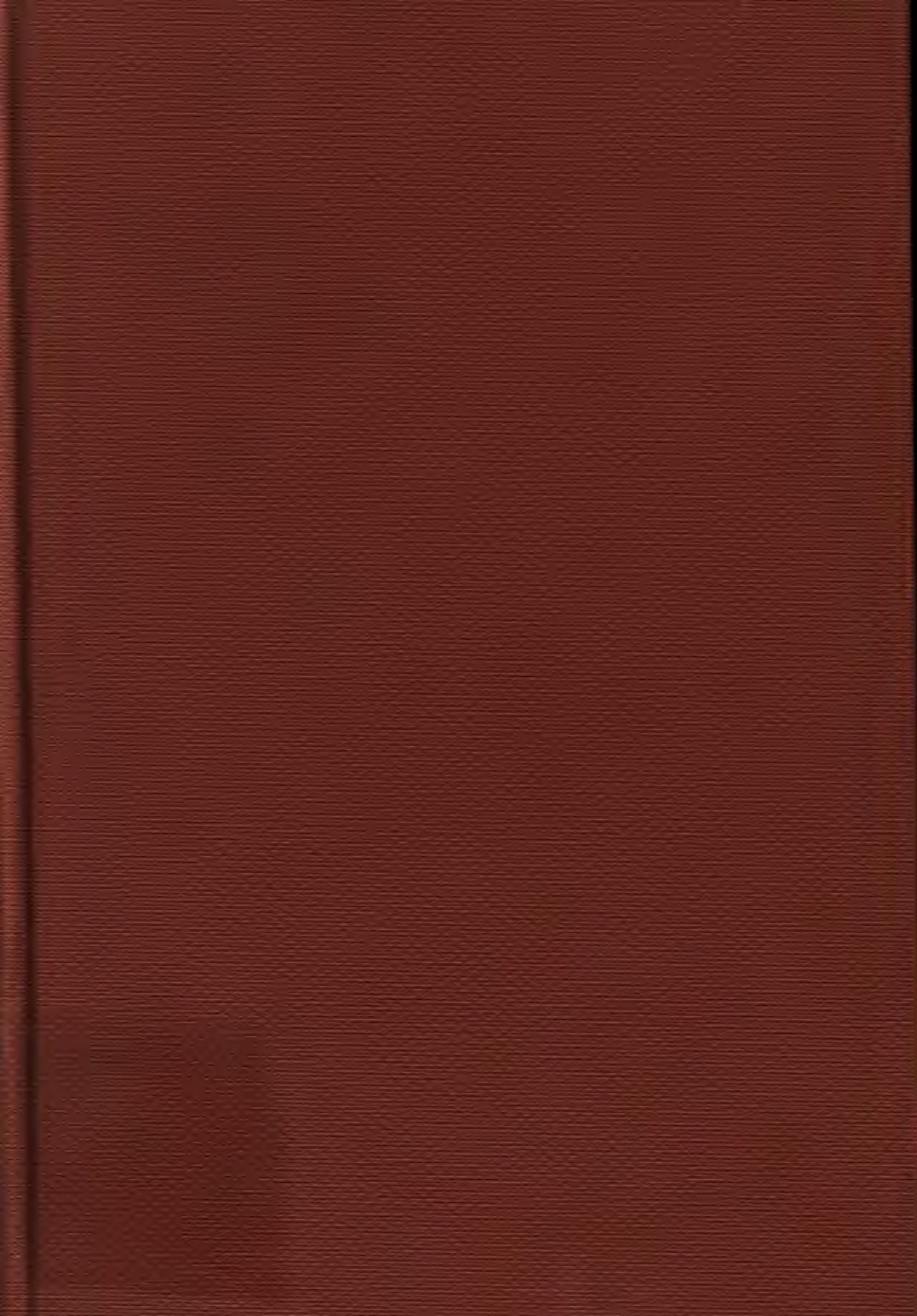


ره آورد ستوده

(یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده)

به کوشش
مصطفی نوری







- سرشناسه
عنوان قراردادی
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
یادداشت
یادداشت
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۰۷۰۶۰
- : ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲ -
: ره‌آورد ستوده : یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده / به کوشش مصطفی نوری.
: تهران : کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
: ۵۲۰ ص: مصور، جدول، عکس.
: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: ۲۳۶.
: ۱۴۰۰۰۰ ریال: 978-600-220-109-6
: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۲۹۲ -
: نویسنده‌گان ایرانی -- سرگذشتنامه
: نوری، مصطفی، ۱۳۵۸-، گردآورنده
: ایران، مجلس شورای اسلامی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
: ۱۳۹۰ ی ۷۹۳ ت / PIR ۸۰۹۵
: ۸ فا ۸ / ۳۶۲
: شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۰۷۰۶۰

۲۱۲۰

ره آورد ستوده

(یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده)



به کوشش:

مصطفی نوری

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۹۰



ره آورد ستوده

(یادداشت‌های دکتر منوچهر ستوده)

به کوشش: مصطفی نوری

صفحه‌آرا: محمود خانی

شماره انتشار: ۳۳۶

ناظر فنی: نیکی ایوبی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۴۰۰۰۰ ریال

شابک: 978-600-220-109-6

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی،

خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان

فروردین، طبقه ۷، واحد ۲۷ و ۲۸؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: www.Ical.Ir

نشانی پست الکترونیکی: Pajooheshlib@yahoo.com

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

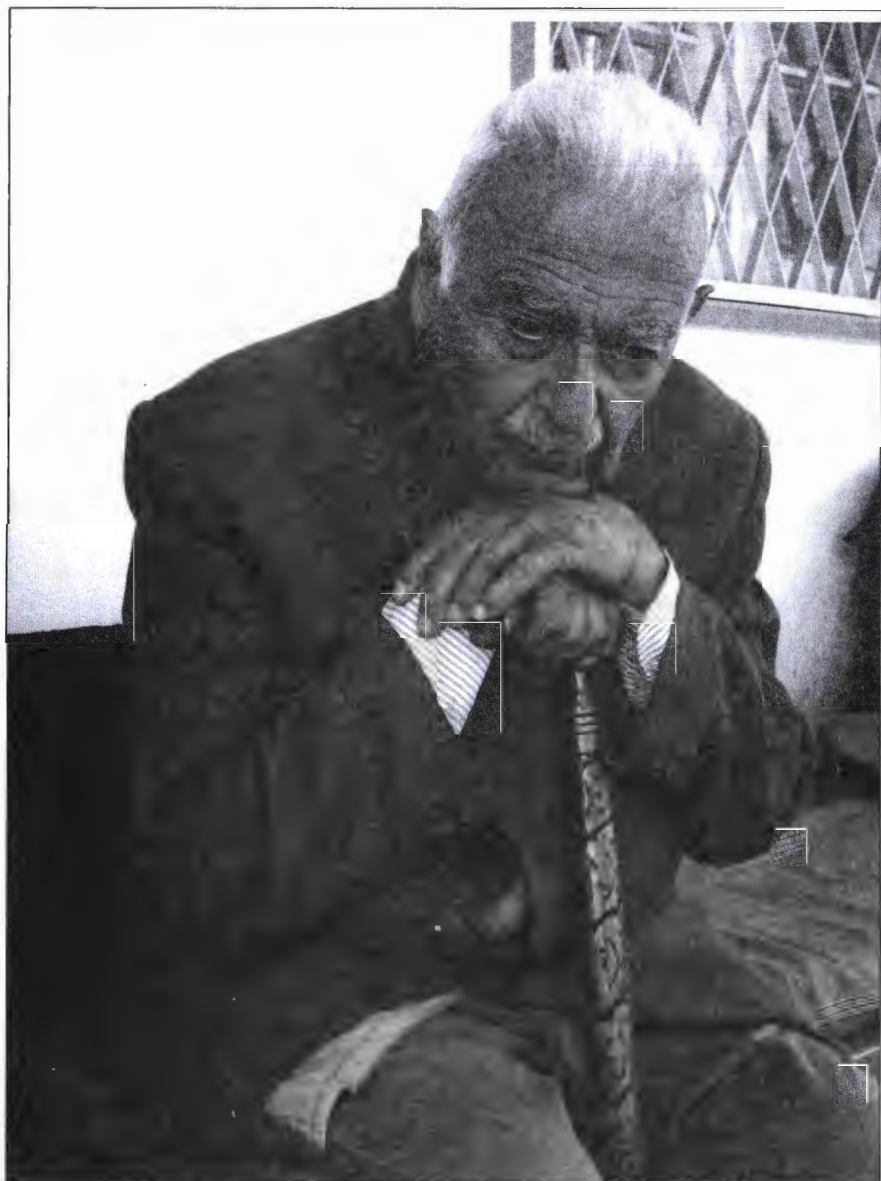
خاطرات عین‌السلطنه که چاپ شد، دریافتیم که برخی از افراد در یادداشت کردن آن چه دیده و شنیده‌اند تا چه اندازه دست و دلباز هستند. هر چیزی را ثبت می‌کنند: اعلامیه‌ای روی دیوار دیده‌اند، شعری از کسی شنیده‌اند، سندی در جایی مشاهده کرده‌اند، کتیبه‌ای روی دیواری و سنگی ملاحظه کرده‌اند، از بزرگی مطلبی شنیده‌اند، راهی را رفته‌اند، سوار الاغ یا اسب یا ماشینی شده‌اند، قطاری دیده‌اند، برگی از درخت افتاده است و خلاصه هر آنچه که در اطراف آنان، در خانواده، در ارتباط با حاکمان و امیران و نظامیان و سلاطین، در گیرودار نبردها و درگیریها و انقلابات، قحطی‌ها و خشکسالی‌ها و بیماری‌های واگیردار و غیره و غیره دیده‌اند، همه را می‌نویسند و اجازه نمی‌دهند اطلاعی ثبت نشده بماند. تازه این قبیل موارد که دیده می‌شود، آدمی فکر می‌کند آنچه از تاریخ ثبت شده، یک درصد ماقوع هم نیست، عمده اطلاعات از میان رفته و آنچه باقی مانده، بسیار بسیار اندک و ناچیز است. برای رخ دادن یک حادثه، هزاران مقدمه و مؤخره در جریان است، اما آنچه ثبت می‌شود، از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. تاریخ‌نویسی اگر مثل تدارک پرونده برای یک قتل باشد که تمام جزئیات و مشاهدات گردآوری و ثبت و ضبط شده، تصاویر و فیلم و صدا و اثر انگشت و روابط خویشی و دوستی و مناسبات تلفنی و رفاقتی و تجارتي و غیره و غیره، آن وقت ممکن بود ما دفاعی از تاریخ بکنیم و بگوییم که اندکی از آنچه رخ داده، به دست ما رسیده

است. اکنون که خاطرات استاد ارجمند و برجسته جناب ستوده را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که در اوج جوانی، حسّ غریبی برای ثبت مشاهدات اطراف خویش داشته و بسیاری از آنچه را که آن روزها کسی اهمیتی به آن نمی‌داده، ایشان ثبت کرده، تا امروز که آن اطلاعات برای ما مهم است، در اختیارمان باشد. این نگاه، نگاهی تاریخی است که تنها کسی مانند ستوده که استعداد شگفتی برای ثبت و ضبط مشاهدات داشته و این حسّ را در کار نگارش ملاحظات و مشاهداتش دربارهٔ ورارود هم نشان داده، می‌تواند داشته باشد. یک برتری این سبک گزارش‌نویسی در این است که کسی مانند ستوده که حرفه‌ای در ثبت تاریخ و پژوهش و تحقیق است آن را نوشته و بنابراین، آنچه را که مهم بوده، تاریخی می‌دانسته و دارای ارزش و اعتبار، به قلم آورده است. خوشحالم که توانستیم در ضمن منشورات کتابخانه مجلس، اثری این چنین از استاد منوچهر ستوده داشته باشیم تا در این روزهایی که استاد در کهولت سن همچنان به کار نوشتن مشغول است، لبخندی بر لبان مبارکشان بنشانیم. از دوست عزیز جناب آقای مصطفی نوری هم که واسطهٔ خیر شدند و در تدوین این مجموعه تلاش کردند، سپاسگزارم. مثل همیشه دوستان ما در پژوهش و انتشارات تلاش می‌کنند کارهای چاپی کتابخانه در بهترین صورت ممکن عرضه شود. از آنان نیز قدردانی کرده، برایشان آرزوی موفقیت و کامیابی دارم.

رسول جعفریان

ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی



(ایران)

خونست دلم برای ایران	جان دین من فدای ایران
بهر هزار صورت غیبی است	در گرش دلم فدای ایران
هر شوق صفای باغ بهنوان	بجویمت و بود صفای ایران
همچون دم عیبی سچ است	بانی به از آن هوای ایران
افسوس که دلم نموده	گردست باغزای ایران
آن دشمن پوزمگورندیس	کنده است زتن روی ایران
دین فخره و نفاق افراد	بشکسته پره های ایران
گفته است کنون بسی غم افزا	آن ساحت غم فدای ایران
ای بولکل کلمان بیش	دانی چه بود شقای ایران
نگرید بشود یگانگی کس	تا کم نکنی نه های ایران
دیده تو سموده دارم گولی	خونست دلم برای ایران

فهرست مطالب

۲۱مقدمه
۲۹زندگی نامه خودنوشت
۳۹فصل اول: دهه ۱۳۱۰
۴۰مسافرت به صفحات شمالی
۴۸قصیده جمال‌الدین عبدالرزاق
۵۰روز و ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در سال‌های ۱۳۱۱ - ۱۳۱۵
۵۲ورود ولایت‌عهد به طهران
۵۲اولین راه‌پیمائی با شیخ‌الاسلامی و عمواغلی
۵۷مسافرت به الموت به اتفاق آقایان چگنی، معدل، شیخ‌الاسلامی و عمواغلی
۶۱مطالعات تاریخی و جغرافیائی در مسافرت به قلعه الموت
۶۸کتاب تنبیهات الجلیه فی کشف اسرار الباطنیه
۶۸متوقفین
۷۰منحرفین
۷۱صوفیه و مراحل آن‌ها و مراتب ذکر
۷۲فرق مختلف صوفیه
۷۳کسانی که دعوی مهدویت کرده‌اند
۷۳اثمه باطنیه
۷۵اسامی کتبی که مطالعه بعضی از آن‌ها واجب است
۷۷معايب کتاب تنبیهات الجلیه
۷۹صور فلکیه
۸۱منظومه شمسی
۸۲من و دل
۸۳جوشانده ضد مالاریا

- ۸۳..... معجون برش.....
- ۸۳..... تبدیل سنه هجری شمسی به مسیحی.....
- ۸۳..... تبدیل سنه هجری شمسی به هجری قمری.....
- ۸۴..... مرغ حق.....
- ۸۴..... من و گل.....
- ۸۵..... سال هزار و سیصد و شانزده.....
- ۸۵..... درجات انحراف قبله بلاد از جنوب به طرف مغرب.....
- ۸۶..... درجات انحراف قبله بلاد از جنوب به طرف مشرق.....
- ۸۶..... مسافرت به قزوین به اتفاق آقای دهش.....
- ۸۶..... گردش ورامین.....
- ۸۷..... گردش افچه به اتفاق آقای گوهرین.....
- ۸۷..... گردش اوشان به اتفاق آقایان گله و فرزین.....
- ۸۸..... نسخه ذیل برای آفتاب‌زدگی موثر است.....
- ۸۸..... آئین گشایش دوره یازدهم تقنینیه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه رضاشاه پهلوی.....
- مسافرت به طالقان و الموت و دو هزار و سه هزار کلاردشت و میاندشت و بادشت و کجور و نور و لواسان به اتفاق آقایان گوهرین، سالور، عقدائی.....
- ۸۹.....
- ۱۰۶..... آبادی‌هایی که سر راه واقع بود.....
- ۱۰۷..... آبادی‌های طالقان (از گراب تا شهرک طالقان ۷ فرسخ).....
- ۱۰۸..... پنج ناحیه الموت.....
- ۱۰۹..... آبادی‌های الموت.....
- ۱۱۰..... بلوک سه هزار.....
- ۱۱۰..... بلوک کلاردشت.....
- ۱۱۰..... آبادی‌های نور.....
- ۱۱۱..... آبادی‌های کجور.....
- ۱۱۱..... قلاع مهم و محل‌های تاریخی طالقان و الموت و رودبار.....
- ۱۱۱..... علف‌ها.....
- ۱۱۱..... ماه‌های دوازده‌گانه که فعلاً هم در صفحات مازندران معمول هست.....
- ۱۱۱..... یادداشت‌هایی راجع به گازرخان.....
- ۱۱۲..... کله‌بزی‌ها.....
- ۱۱۲..... درخت‌هایی که در جنگل‌های مازندران مشهوراند.....
- ۱۱۳..... اشعار برگزیده (۱).....
- ۱۱۴..... زنان حضرت رسول(س).....
- ۱۱۴..... کتبی که مطالعه بعضی از آنها واجب است.....

۱۱۴.....	اتابکان خورشیدیه.....
۱۱۵.....	اشعار برگزیده(۲).....
۱۱۵.....	گردش ورامین.....
۱۱۶.....	مسافرت به قم و اصفهان به اتفاق آقای سید صادق گوهرین.....
۱۲۷.....	گشت و گذار در حوالی تهران.....
۱۳۱.....	طوایف مختلف شاهسون.....
۱۳۲.....	فوت مادرم.....
۱۳۲.....	گردش های بهمن و اسفند.....
۱۳۳.....	تحويل مرکز آفتاب به برج حمل به افق تهران در سال ۱۳۱۸.....
۱۳۳.....	گردش های فروردین ماه.....
۱۳۵.....	القبای عبری.....
۱۳۶.....	زین سپس ذکر لب جوی و لب یار بس است.....
۱۳۶.....	هفت وادی عشق.....
۱۳۷.....	دو تلگراف از دوره جنگ جهانی اول.....
۱۳۸.....	سال وفات بعضی از شعرای متأخرین.....
۱۳۹.....	کلمات روسی و ترکی مستعمل.....
۱۳۹.....	گردش شمشک.....
۱۴۰.....	گردش کرج.....
۱۴۰.....	گردش دماوند.....
۱۴۱.....	گردش برغان.....
۱۴۱.....	گردش حصارک.....
۱۴۲.....	اولین شعر به زبان انگلیسی.....
۱۴۲.....	گردش کندوان.....
۱۴۳.....	گردش ویلیان.....
۱۴۴.....	گردش پشند.....
۱۴۴.....	گردش دربند ویلیان.....
۱۴۵.....	گردش شکرآب.....
۱۴۶.....	گردش شهرستانک و عمارت.....
۱۴۶.....	گردش عمامه.....
۱۴۷.....	گردش ویلیان.....
۱۴۷.....	گردش ارنگه.....
۱۴۸.....	گردش برغان.....
۱۴۹.....	القبای مرس.....

۱۴۹.....	القبای یونانی.....
۱۵۰.....	گردش کن.....
۱۵۰.....	گردش امامزاده جعفر.....
۱۵۰.....	گردش پیشند.....
۱۵۱.....	درهٔ پونک.....
۱۵۱.....	هفت حوض.....
۱۵۱.....	بریانک و جی.....
۱۵۲.....	قیصرآباد.....
۱۵۲.....	القبای ارمنی.....
۱۵۳.....	اعلامیهٔ رضاخان سردار سپه پس از کودتا ۱۲۹۹ (محل شیر و خورشید).....
۱۵۴.....	اشعار برگزیده (۳).....
۱۵۴.....	ولیان.....
۱۵۵.....	پورکان.....
۱۵۵.....	شربت سینه.....
۱۵۵.....	مسافرت به اردکان یزد و عقدا.....
۱۶۳.....	گشت و گذار با دهش.....
۱۶۳.....	کرج.....
۱۶۳.....	گردش گلستان.....
۱۶۴.....	سخنان بزرگان.....
۱۶۴.....	گردش در کرج.....
۱۶۵.....	گردش سیدآباد.....
۱۶۵.....	گردش تالیان.....
۱۶۶.....	دربند.....
۱۶۶.....	کن.....
۱۶۷.....	ازگی.....
۱۶۷.....	کارا.....
۱۶۷.....	رستم‌آباد.....
۱۶۸.....	پس قلعه.....
۱۶۸.....	ولنجک.....
۱۶۸.....	پونک.....
۱۶۸.....	سر جوب.....
۱۶۹.....	قزوین.....
۱۶۹.....	سر جوب.....

۱۶۹.....	تخت رستم.....
۱۷۰.....	شهریار.....
۱۷۰.....	پس قلعه.....
۱۷۰.....	علاقبند.....
۱۷۱.....	کرج.....
۱۸۹.....	فصل دوم: سال ۱۳۲۰.....
۱۸۹.....	سپهسالار.....
۱۹۰.....	ارنگه.....
۱۹۰.....	اشعار برگزیده (۴).....
۱۹۰.....	آبشار ارنگه.....
۱۹۲.....	کردیان.....
۱۹۳.....	شکرآب.....
۱۹۳.....	کندر.....
۱۹۵.....	اشعار برگزیده (۵).....
۱۹۵.....	دره پشت قله توچال.....
۱۹۵.....	علاقبند برغان.....
۱۹۶.....	اشعار برگزیده (۶).....
۱۹۷.....	علاقبند.....
۱۹۷.....	کسیل.....
۱۹۸.....	کوشک بالا.....
۱۹۸.....	ولیان.....
۱۹۹.....	عمامه.....
۲۰۰.....	شهرستانک.....
۲۰۰.....	پهنه‌سار.....
۲۰۱.....	دوچناران.....
۲۰۱.....	دره برغان.....
۲۰۳.....	کرج.....
۲۰۵.....	نیاوران.....
۲۰۶.....	قله دماوند.....
۲۰۹.....	کوه‌های درکه.....
۲۱۰.....	جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی درباره تجاوز به مرزهای ایران.....
۲۱۲.....	اعلامیه انگلیسی‌ها.....

- ۲۱۳..... اعلامیه شماره یک ستاد ارتش (شیر و خورشید).....
- ۲۱۴..... استعفای هیئت وزیران
- ۲۱۴..... گشت و گذار در پایتخت.....
- ۲۱۵..... بخش‌نامه احضار افسران و بسیج عمومی.....
- ۲۱۵..... تشکیل هیئت دولت جدید.....
- ۲۱۶..... فوق‌العاده روزنامه ایران جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی.....
- ۲۱۸..... اطلاعاتی درباره عقدا.....
- ۲۱۹..... اعلامیه روس‌ها خطاب به دهقانان و برزگران ایران.....
- ۲۲۰..... خطاب به اهالی ایران.....
- ۲۲۳..... تهران در هفتم و هشتم شهریور.....
- ۲۲۴..... اعلامیه دولت.....
- ۲۲۵..... آگهی حکومت نظامی تهران.....
- ۲۲۷..... تیراندازی امروز صبح.....
- ۲۲۷..... فوق‌العاده روزنامه ایران راجع به قضایای اخیر.....
- ۲۲۷..... تهران در یکشنبه نهم شهریور ماه ۱۳۲۰.....
- ۲۲۸..... اعلامیه عصر یکشنبه نهم شهریور بیست خطاب به اهالی ایران.....
- ۲۲۹..... ادامه ناآرامی‌های تهران.....
- ۲۳۰..... مذاکرات مجلس شورای ملی.....
- ۲۳۲..... آگهی.....
- ۲۳۲..... آگهی فرمانداری نظامی تهران و برخی توضیحات.....
- ۲۳۳..... لندن، نهم شهریور ماه.....
- ۲۳۶..... کسالت آقای نخست‌وزیر.....
- ۲۳۶..... پاسخ دولت ایران.....
- ۲۳۶..... آگهی فرمانداری نظامی.....
- ۲۳۷..... رفع اشتباه.....
- ۲۳۷..... بلا تکلیفی مردم.....
- ۲۳۸..... علاقبند - برغان.....
- ۲۳۹..... مذاکرات مجلس شورای ملی.....
- ۲۴۰..... یادداشت سفارت انگلیس مورخ هشتم شهریور ۱۳۲۰.....
- ۲۴۲..... یادداشت سفارت کبرای شوروی مورخ هشتم شهریور ۱۳۲۰.....
- ۲۴۴..... پاسخ هیئت دولت به یادداشت‌ها.....
- ۲۵۱..... یادداشت‌های بعدی سفارت انگلیس و پاسخ هیئت دولت.....
- ۲۵۵..... انتقاد از فروغی و رضاشاه.....

۲۵۶.....	اوضاع اجتماعی به زبان شعر.....
۲۶۱.....	معرفی آقای وزیر دارائی، مسئله جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس.....
۲۶۶.....	پست‌ترین روزهای تاریخی ایران.....
۲۶۹.....	تأثر مردم.....
۲۷۰.....	استعفا رضاشاه پهلوی و برقرار شدن ولیعهد به مقام سلطنت.....
۲۷۶.....	مراسم و تشریفات قانونی برقراری سلطنت اعلیحضرت پادشاه جدید.....
۲۷۶.....	تهران در روزهای پایانی شهریور.....
۲۸۰.....	آئین یاد کردن سوگند محمدرضا شاه.....
۲۸۲.....	واگذاری اموال شاه سابق و اقدام دولت برای عفو عمومی.....
۲۸۲.....	حفظ منافع آلمان در ایران.....
۲۸۳.....	عزیمت کارمندان سیاسی آلمان و بلغار و مجارستان.....
۲۸۴.....	گردش در آخرین روزهای شهریور ۱۳۲۰.....
۲۸۸.....	گزارش روزانه.....
۲۹۰.....	در پشت جبهه‌های جنگ چه خبر است.....
۲۹۱.....	جمالات منتخب.....
۲۹۲.....	مسافرت زنجان.....
۳۰۰.....	گردش‌های آبان ماه در حوالی تهران.....
۳۰۰.....	چرا دست از کسب کشیده و به شغل دولتی راضی شدم.....
۳۰۲.....	ورود به صحنه دیگر - دبیری.....
۳۰۷.....	چمخاله.....
۳۰۸.....	لغمجان.....
۳۲۷.....	فصل سوم: سال ۱۳۲۱ و پس از آن.....
۳۲۷.....	سالی که گذشت.....
۳۲۹.....	درگاه.....
۳۲۹.....	لنگرود.....
۳۳۰.....	حرکت از لاهیجان به تهران.....
۳۳۱.....	افچه.....
۳۳۱.....	طالقان.....
۳۳۲.....	از آبیگ قزوین تا لب دریای مازندران.....
۳۳۵.....	قله دماوند.....
۳۳۸.....	اسامی ماه‌های فرس قدیم که هنوز در دره لاریجان وجود دارد.....
۳۳۸.....	لغاتی که در سر راه شنیده شد.....

- ۳۳۹..... فاصله راه‌ها به حسب ساعت و حد متوسط سرعت پیاده.....
- ۳۳۹..... توچال.....
- ۳۳۹..... گردش در نیمه دوم مردادماه.....
- ۳۴۰..... اطلاعات بیشتری راجع به ماه‌های فرس قدیم ایران.....
- ۳۴۱..... از تهران به لاهیجان.....
- ۳۴۲..... الی سوره.....
- ۳۴۲..... رشت و بندر پهلوی.....
- ۳۴۳..... کپورچال.....
- ۳۴۴..... آب‌کنار.....
- ۳۴۵..... فواصل.....
- ۳۴۶..... نقاط تاریخی لاهیجان.....
- ۳۴۸..... الفبای آسوری.....
- ۳۴۸..... هارون ولایت - اصفهان.....
- ۳۴۹..... سنگ‌های گورهای دور تهران.....
- ۳۴۹..... راه مشهد به کلات نادری.....
- ۳۴۹..... از چکامه‌های آقای ملک الشعرا بهار.....
- ۳۵۰..... بعضی از کتب و مجلات که از لحاظ مطالعه زبان قابل مطالعه است.....
- ۳۵۲..... اطلاعاتی راجع به شیر و خورشید.....
- ۳۵۳..... ایران (شعر).....
- ۳۵۳..... قسمتی از امکان تاریخی ایران.....
- ۳۵۷..... پل‌ها و بندهای تاریخی ایران.....
- ۳۵۸..... دامنه البرز.....
- ۳۵۸..... اوزان محلی انزلی و غازیان.....
- ۳۵۹..... مقایسه وزنه‌ها.....
- ۳۶۰..... مقایسه مقیاس‌های طول.....
- ۳۶۱..... کتاب‌هایی که مطالعه شد.....
- ۳۶۱..... آب‌کنار.....
- ۳۶۲..... کپورچال.....
- ۳۶۲..... خمام.....
- ۳۶۳..... پونل.....
- ۳۶۳..... آقا میرزا باقر حکیم.....
- ۳۶۴..... معانی اسامی الف‌باء.....
- ۳۶۵..... واژه‌های دانستنی.....

۳۶۶.....	اثر طبع استاد محترم وهابزاده حدیدی.....
۳۶۸.....	کتبی که مطالعه شده است.....
۳۶۹.....	صلح عمومی جهان.....
۳۶۹.....	جاهای دیدنی شیراز.....
۳۶۹.....	دستور ترشی میوه.....
۳۷۰.....	عقدا.....
۳۷۱.....	تاریخ فوت پدرم.....
۳۷۱.....	آه.....
۳۸۹.....	پیوست:.....
۳۸۹.....	یادداشت‌های مربوط به انقلاب.....
۳۸۹.....	روزهای انقلاب.....
۴۱۹.....	ضمایم و عکس‌ها.....
۴۶۳.....	نمایه‌ها.....
۴۶۵.....	نامها.....
۴۸۱.....	کتابها و نشریات و مقاله‌ها.....
۴۸۵.....	جایها.....



مقدمه

به جرأت می‌توان گفت بخش قابل ملاحظه‌ای از شناخت ما دربارهٔ جغرافیای تاریخی ایران زمین به ویژه نواحی شمالی ایران مرهون تلاش مستمر مردی است که استاد فقید ایرج افشار او را «مرد سفر» نامیده است. دکتر منوچهر ستوده از همان دوران جوانی به هر جا سفر می‌کرد به سراغ قلعه‌های تاریخی، امامزاده‌ها، سنگ‌نوشته‌ها و به طور کلی هر چیزی که گویای فرهنگ و تمدن ایران بود، می‌رفت و در راستای همین علایق شخصی او بود که سال‌ها بعد کتابی چون «از آستارا تا استارباد» تألیف شد. از سوی دیگر علاقه به سرزمین پدری عامل مهمی برای گرایش او به پژوهش در تاریخ و فرهنگ مازندران و نواحی اطراف شد. تلاش و پشتکار مستمر او در حوزه تاریخ و فرهنگ محلی از آغاز دورهٔ جوانی همزمان با تحصیل در دانشسرای عالی و تدریس در مدارس گیلان و تهران و به خصوص دوران استادی در دانشگاه تهران باعث شد که برای پژوهشگران تاریخ محلی استادی کم‌نظیر باشد.

دکتر ستوده آثار با ارزش بسیاری از خود به جای گذاشت. علاوه بر کتاب ده جلدی از آستارا تا استارباد، می‌توان از آثاری چون فرهنگ گیلکی، قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، جغرافیای تاریخ شمیران، فرهنگ سمنانی، استوناوند و... یاد کرد. ویژگی عمده پژوهش‌های استاد آن است که قلم را با قدم هم‌عنان کرده و سفرهای فراوانی برای انجام پژوهش‌های خود انجام داده است.

آغاز کتاب پیش‌رو زندگی‌نامهٔ خودنوشت دکتر ستوده می‌باشد که به خواهش نگارنده نوشته شد و حاوی اطلاعات ذی‌قیمتی از زندگی و دوستان ایشان است. نخستین تلاش‌های ستوده برای ثبت و ضبط آثار تاریخی را می‌توان مربوط به سال‌های میانی تحصیل او در دانشسرای عالی دانست.

وی در این باره می‌نویسد:

«... مدت‌ها بود که خیال داشتم جنگ بزرگی تهیه کرده و اشعار برگزیده و کلمات و سخنان بزرگان و مطالب تاریخی و ادبی را که خود تتبع کرده و به دست آورده‌ام و شرح روزهای برجسته حیات خود، و وقایع مهم عالم را در حد استطاعت و قدرت خویش بنگارم، زیرا تا به حال جنگ‌های زیادی درست کرده و مطالبی در آنها نوشته بودم ولی به واسطه این‌که اندازه آنها کوچک بود، یا مفقود می‌شد و یا صفحات آن به زودی به اتمام می‌رسید. تا این‌که بعد از زحمات زیاد در آذر هزار و سیصد و چهارده این جنگ تهیه شد، ولی از طرفی مایل بودم که از ابتدای سال و روز نوینی به نوشتن آن اقدام کنم.» (صص ۴۰، ۳۹)

این یادداشت‌ها؛ یعنی جنگی که وی از فروردین ۱۳۱۵ تصمیم به تهیه آن گرفت، موضوع کتاب حاضر می‌باشد. فصل اول مربوط می‌شود به یادداشت‌های سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ خورشیدی. سفری که وی در نوروز سال ۱۳۱۵ به صفحات شمالی ایران داشته است، نخستین سفری است که ستوده در خلال آن به ثبت منازل راه، آبادی‌ها و عمارت‌ها پرداخته است. توصیف او از بندرانزلی، رامسر، شاهی و... که با توجه به سیاست‌های عصر رضاشاه دستخوش تغییر و نوسازی شده بودند از نخستین گزارش‌ها در این باره به حساب می‌آید. در این سفر ستوده از انزلی تا گرگان را از نظر گذراند. (یعنی همان حوزه جغرافیایی که چند دهه بعد کتاب از *آستارا تا استارباد* را درباره آن نوشت) و سرانجام از راه سوادکوه رهسپار تهران شد.

در ادامه پس از قصیده معروف «کیست که پیغام من به شهر شروان برد» روز و ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در خلال سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ را نگاشته است. پس از آن با اشاره‌ای به بازگشت ولیعهد به ایران، علت بازگشت را نه درگیری‌های بچگانه که شایع بود، بلکه اوضاع نابسامان اروپا و زد و خوردهای اولیه‌ای که بعدها منجر به جنگ جهانی دوم شده قلمداد کرد و در این باره خاطر نشان ساخت:

«... و بعضی می‌گفتند معلم او را سیلی زده، زیرا با معلم نزاع کرده‌است. ولی حقیقت غیر از اینهاست و علت اساسی و اصلی این است که اوضاع اروپا در این اوان منقلب است؛ ایتالیا بعد از محاسبات زیاد حبشه را تسخیر کرده و پادشاه آن نجاشی با زن و فرزند خود به فلسطین آمده‌است. در روح ملل اروپا انقلاب جزئی مشاهده می‌گردد و گویا به عاقبت سوئی منتهی خواهد شد.» (ص ۵۲)

از نکات حائز اهمیت سفر خرداد ماه ۱۳۱۵ ستوده به همراه شیخ‌الاسلامی و عمواغلی، بررسی و گزارش از سنگ قبرها، درها و نسب‌نامه امامزاده سپهسالار نزدیک آسارا در جاده چالوس می‌باشد.

در تابستان ۱۳۱۵ ستوده که سال سوم دانشسرای عالی را می‌گذرانند به اتفاق دوستانش چگنی، ابوالحسن معدل، محمدعلی شیخ‌الاسلامی و موسی عمواغلی با پای پیاده از تهران برای بررسی قلعه‌الموت رهسپار شدند. حاصل پژوهش این سفر مقاله‌ای بود که در همان اوقات در مجله تعلیم و تربیت به چاپ رسید^۱ و در این جنگ هم ثبت شده است. تحقیقات ستوده که اندکی بعد از سفر خانم فریا استارک انگلیسی^۲ به آن حوالی صورت گرفت را می‌توان یکی از گزارش‌های نسبتاً جامع از قلعه‌الموت در دوره رضاشاه به حساب آورد. شرحی از فریق مختلف به نقل از کتاب «تنبيهات الجلیه فی کشف اسرار باطنیه» از محمدکریم بن محمدعلی خراسانی بخش بعدی این فصل است و نیز نقدی بر کتاب یاد شده.

چنان که اشاره شد، مصداق «مرد سفر» بودن ستوده را از همان آغازین سال‌های جوانی او می‌توان یافت: از رفتن به الموت با پای پیاده تا گردش با دوچرخه در ورامین و عکس‌برداری از مسجد جامع و امامزاده جعفر آنجا.

در خلال گزارش سفر تیرماه ۱۳۱۶ به طالقان و صفحات شمالی که با همراهی سید صادق گوهرین، عباس میرزا سالور و عقدایی صورت گرفت، اطلاعات جالب توجهی از غار «یخ‌مراد» در حوالی آزادبر به دست می‌دهد.

دیدن چند نفر آلمانی به ظاهر گیاه‌شناس در گردنه سلمبار، دیدار از قلعه نویزر در حوالی گرمارود و قلعه ایلان، خوابیدن «... در یک غار همچون اصحاب کهف...» در حوالی آب‌گرم سه‌هزار مازندران و اشاره به ظلم رضاشاه و کارگزارانش به مردم از نکات درخور توجه این بخش از یادداشت روزانه سفر به شمار می‌رود.

ستوده وقتی از ارتفاعات طالقان به کلاردشت رسید به بررسی اوضاع اجتماعی این ناحیه پرداخت. که از جمله آن می‌توان به خانه‌سازی تمام چوبی و نحوه ساخت آن،

۱. [مطالعات تاریخی و جغرافیایی (مسافرت به قلعه‌الموت) تعلیم و تربیت، س ۶. ش ۶ (شهریور ۱۳۱۵) صص

[۴۴۳-۴۳۶]

2. [Frey Stark, The Vallery of The Assasins, London, 1934].

پرچین‌های دور آبادی به مثابه مرز با آبادی‌های دیگر، کویا کردن گندم به جای خرمن آن یاد کرد و نیز اشاره‌ای درباره‌ی مقیاس وزن، نوع گندم و مسائلی از این دست. در خلال همین گزارش وی خاطرنشان ساخت: «مردم از فشار کارگزاری شاه یا خود او ... به جان آمده و بیچاره و پریشان شده‌اند.» (ص ۱۰۲)

وی در مسافرت به قم و اصفهان به اتفاق صادق گوهرین از چاه صاحب‌زمان در حوالی قم در حیاط مزار شاه احمد بن امام زین‌العابدین نام می‌برد که بر بالای چاه بقعه‌ای بنا شده بود و مردم نیت کرده و سنگ بر بالای بقعه می‌انداختند. پس از آن امام‌زاده‌های جنوب قم را مورد بررسی قرار داد و در اصفهان به بازدید آثار تاریخی آنجا، کلیسای جلفا و موزه رفته و گزارشی از عمارات و ابنیه تاریخی آن فراهم کرده است.

در بخش بعدی ستوده به شرح گردش‌های خود در کوه‌های اطراف تهران که عمدتاً در آخر هفته‌ها صورت می‌پذیرفت، می‌پردازد. خواننده از این گزارش‌ها به خوبی پی می‌برد که وی عاشق طبیعت است و از اینکه کنار رودی، زیر درختی و یا بالای قله‌ای شب را به صبح برساند هیچ ابایی ندارد و از سرگردانی در کوه‌ها، تپه‌ها و ماهورها نه تنها رنج نمی‌برد بلکه آن را از «روزهای خوش عمر» خود می‌پندارد. (ص ۱۲۷) در این گردش‌ها که همزمان است یا سپری کردن دوره‌ی خدمت نظام در دانشکده‌ی افسری، وی به نکات تاریخی و اجتماعی نیز توجه دارد. به عنوان نمونه وقتی به زرنند رفت اسامی طوایف مختلف شاهسون را که بخشی از آنها در زرنند ساکن بودند ثبت کرده است.

او وقتی در قهوه‌خانه محقری در سیاه‌کلان شب را به صبح رساند، نوشت: «... شبی الهی و خدایی بر ما گذشت و از آلودگی و قیود تمدن هم باز شبی برکنار بودیم» و پس از پایان سفر خاطرنشان ساخت: «به توسط اتومبیل به تهران که زندان منست وارد شدیم.» (ص ۱۴۵)

ستوده در اوایل خرداد ۱۳۱۹ برای کار در شرکت پرژام که پروژه ساخت راه‌آهن از قم به بندرعباس را در دست اجرا داشت عازم اردکان یزد شد. در آغاز یادداشت‌های این سفر خاطرنشان شد:

«...چند صبحی نگذشته بود که دوره تحصیلی کالج به خاتمه رسید و چند روزی هم با رفقای یکرنگ در دانشسرا صرف شد و دو سالی هم که در نظر من دو روز بود به

خدمت زیر پرچم خاتمه داد. بالاخره مقدمه زندگی شروع شد. باز دامنه افکار به هر طرف کشیده شد. گاهی به طرف ادارات دولتی می‌رفتم و زمانی به سوی دهقانی روی می‌آوردیم. تا این که دست قادر و توانای تقدیر، ما را به اردکان یزد در شرکت پرژام انداخت.» (صص ۱۵۶-۱۵۵)

وی در یادداشت‌های این بخش گزارش مفصلی از اوضاع اجتماعی، نحوه ساختمان، فروش زمین، میوه‌جات و صیفی‌جات عقدا ارائه می‌دهد و نیز درباره حیوانات، آب، نان و خصوصیات مردم آنجا.

فصل دوم به یادداشت‌های ستوده در سال ۱۳۲۰ اختصاص دارد. این فصل با شرح گردش‌های آخر هفته در حوالی تهران شروع می‌شود و پس از آن به نخستین صعود خود به قله دماوند در اواخر خرداد ۱۳۲۰ می‌پردازد.

همزمان با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، حضور ستوده در تهران باعث شد بخش قابل ملاحظه‌ای از مجموعه یادداشت‌های این دفتر به رویدادهای این حادثه اختصاص یابد. گذشته از ثبت مذاکرات مجلس، مکاتبات رسمی ایران با روس‌ها و انگلیس‌ها، اعلامیه‌های ستاد ارتش و اعلامیه‌هایی که اشغالگران از فراز آسمان تهران می‌ریختند، مشاهدات عینی و گزارش‌های او از اوضاع شهر تهران در آستانه ورود اشغالگران و پس از آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از نکاتی چون تیراندازی در شهر، وحشت مردم برای تأمین امنیت، به سلام ننشستن رضاشاه در روز عید نیمه شعبان (۱۷ شهریور) و دستور برای برگزار نکردن جشن در این روز می‌توان یاد کرد تا تحویل بیش از پنجاه نفر آلمانی به انگلیسی‌ها در صبح ۲۲ شهریور و هشت نفر آنها به روس‌ها و اخراج مأموران سفارت آلمان از ایران به دست دولت.

از دیگر اشارات قابل ذکر، ثبت اخبار رادیویی است که در آن روزها عمدتاً برضد رضاشاه شنیده می‌شد و گزارشی خواندنی از بی‌تربیتی گارد سلطنتی که وظیفه حراست از جان شاه جدید را در جریان عزیمت به مجلس برای ادای سوگند به عهده داشت. وی مقاله‌ای را که در ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ باعث توقیف روزنامه اطلاعات شد در این جنگ یادداشت کرد. انتقاد از اوضاع تأثرانگیز ایران در آن ایام و تسلیم شدن به قوای اشغالگر را در اشعاری که ستوده در آن ایام ثبت کرده و یا سروده است می‌توان جست.

ستوده پس از اتمام دانشکده افسری و بازگشت از اردکان یزد به شغل مغازه‌داری روی آورد و «نوشته‌افزار بیستون» را اداره می‌کرد. چندی نگذشت، در آذر سال ۱۳۲۰ از این شغل دست کشید و به شغل دولتی روی آورد. در این زمان اداره معارف او را برای تدریس به لاهیجان فرستاد. کوه‌پیمایی و گردش در دوران اقامت لاهیجان و بندرانزلی موضوع اصلی فصل سوم می‌باشد. وی در آغاز این فصل از یادداشت‌های خود می‌نویسد:

«...حس می‌کنم بهترین و مؤثرترین ورزش‌ها کوه‌پیمایی است. سختی‌های کوه‌گردی انسان را در مقابل شداید زندگی ورزیده می‌کند و صعود بر قلل حس بلند همتی و علو نفس را بیدار می‌نماید. دیدن مناظر مختلف و زیبایی‌های ایجاد وسعت روحی می‌کند.» (ص ۳۲۸)

گزارش‌های این فصل با چگونگی اقامت در لاهیجان و گشت و گذار در کوه‌های اطراف شروع می‌شود. ستوده پس از گذراندن تعطیلات تابستان در تهران و انجام سفرهای خود به کوه دماوند و دیگر کوه‌های اطراف تهران به لاهیجان بازگشت. اندکی پس از بازگشت به لاهیجان در اواخر آبان ۱۳۲۱ به انزلی منتقل شد. در گزارش‌های مربوط به این دوران از وضع رقت‌بار ایرانیانی که از اردبیل و خلخال با اوضاع نابسامان به گیلان روی می‌آوردند سخن به میان آمده است. (ص ۳۴۴)

در بخش پایانی این فصل تلاش شد «دانستنی‌های مفید» ارائه شود؛ از آثار تاریخی لاهیجان و اطلاعاتی راجع به شیر و خورشید گرفته تا شرحی راجع به اماکن تاریخی ایران و مقایسه اوزان.

در همین ایام است که ستوده در دوره دکتری ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شد. وی پس از پایان تحصیلات دکتری و دفاع از تز خود تا ماه‌های پایانی سلطنت پهلوی به فعالیت و تدریس در این دانشگاه پرداخته است. در جنگ یاد شده از این دوره هیچ یادداشتی وجود ندارد. اگر چه وقفه‌ای طولانی در این یادداشت‌ها از سال ۱۳۲۲ تا دی ماه ۱۳۵۷ به چشم می‌خورد، اما اوضاع پرجنب و جوش ماه‌های انقلاب در سال ۱۳۵۷ بار دیگر دکتر منوچهر ستوده را بر سر ذوق آورد و به ثبت مشاهداتش از روز سه‌شنبه پنجم دی ماه ۱۳۵۷ تا سوم اسفند همان سال پرداخته است. این بخش از یادداشت‌ها اگر چه در این دفتر به ثبت رسیده است، ولی به دلیل تفاوت موضوعی و زمانی با

یادداشت‌های اصلی کتاب که عمدتاً به مسائل ایران‌شناسی تکیه دارد، به صورت «پیوست» آمده است. در این بخش اوضاع شهر تهران در بحبوحه انقلاب شرح داده شد که از نکات حائز اهمیت آن دستگیری دکتر ستوده به وسیله افسران کلانتری پنج تهران به سبب عکس‌برداری از اماکن، ثبت شعارهای تظاهرات در روز تاسوعا و عاشورا و نیز نوشته‌های در و دیوار خیابان‌های تهران، واکنش مردم به خروج شاه از ایران و قطعنامه راهپیمایی اربعین سال ۵۷ می‌باشد.

در یادداشت‌های روز به روز دکتر ستوده از تحولات تهران، روند سقوط سلسله پهلوی و مسلط شدن انقلابیون در نهادها و مراکز دولتی در اواسط بهمن ۱۳۵۷ به روشنی به چشم می‌خورد و او به عنوان یک استاد دانشگاه اطلاعات ذی‌قیمتی از این ماجرا به دست می‌دهد.

از آنجا که این دفتر، به قصد جنگ تهیه شد، علاوه بر موضوعاتی که به عمده آنها اشاره شد، مطالبی راجع به تبدیل تاریخ، صور فلکیه، منظومه شمسی، جوشانده ضد‌مالاریا، معجون گیاهی و مسائلی از این دست نیز در لابه‌لای یادداشت‌ها آمده است که به همان صورت در این کتاب ثبت شده است. هر آنچه در [...] قرار دارد، چه در متن و چه در پاورقی، افزوده نگارنده است، اگرچه شناسایی افراد و دوستان دکتر ستوده و مسائلی نظیر آن پس از پرسش از او صورت گرفته است. املاهای برخی از اسامی جغرافیایی با املاهای امروزی آنها تفاوت جزئی دارد. اگر چه به بعضی از این تغییرات اشاره شد با این حال اعلام جغرافیایی به همان صورت که در آن دوران متداول بوده و یا دست‌کم ستوده شنیده و ثبت کرده است، ارائه شد.

نسخه اصل این دفترچه یادداشت و یا به عبارت دقیق‌تر جنگ دکتر منوچهر ستوده در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و در مجموعه ایشان نگهداری می‌شود. ابعاد آن ۲۲ در ۳۶ سانتیمتر با جلد چرمی به رنگ قهوه‌ای می‌باشد که سیصد صفحه از یادداشت‌های دکتر ستوده را در خود جای داده و باقی صفحات سفید می‌باشد.

در پایان نگارنده مراتب قدردانی خود را از دکتر منوچهر ستوده ابراز می‌دارد که اجازه استفاده از کتابخانه خود در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و نیز اسناد و مدارک موجود در آن را به نگارنده داده‌اند چرا که دفتر حاضر از این رهگذر به دست آمده است. از مسئولان مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به ویژه جناب آقای کاظم

موسوی بجنوردی رئیس مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جناب آقای عنایت‌الله مجیدی، رئیس کتابخانه این مرکز و خانم فرشته مجیدی مسئول کتابخانه دکترا ستوده در مرکز یاد شده به خاطر همراهی در استفاده از کتابخانه و اسناد سپاسگزاری می‌شود. همچنین از رئیس کتابخانه مجلس شورای اسلامی دکتر رسول جعفریان که چاپ این کتاب را به عهده گرفتند و آقای بهروز ایمانی مسئول بخش پژوهش کتابخانه مجلس تشکر و از مساعدت آقای سهم‌الدین خزائی، خانم فرحناز برهمن و آقای علی‌رضا زیاری نیز قدردانی می‌شود.

مصطفی نوری

تهران، ۷ آبان‌ماه ۱۳۹۰

زندگی نامه خودنوشت

منوچهر ستوده، فرزند خلیل، شماره شناسنامه ۲۸۵، بخش ۹ تهران، متولد تهران، بازارچه سرچشمه، کوچه صدیق‌الدوله از بخش عودلاجان از محله‌های قدیم تهران، اصلاً اهل مازندران هستم. پدر بزرگم آقا شیخ موسی از یاسل نور که منطقه بیلاقی و کوهستانی آنجا محسوب می‌شود با پسر عموهایش به تهران آمد. آقای دکتر غلام‌حسین خان صدیقی که وزیر دکتر مصدق بودند، نوه عموی من هستند. پس از آنکه در دوره رضاشاه ثبت احوال تأسیس شد و مردم صاحب نام خانوادگی شدند، پدر من در هنگام گرفتن شناسنامه اسم خانوادگی «صدیقی» را عوض کردند و «ستوده» گذاشتند و «خلیل ستوده» شدند.

پدر من در تهران به دنیا آمدند و خودم هم در محله سرچشمه تهران در سال ۱۲۹۲ شمسی متولد شدم. پدرم بیست و پنج ساله بود که پدر بزرگم فوت کرد و مسئولیت بازماندگان خانواده به گردن ایشان افتاد. وی برای گذران زندگی مدتی در یک دکان قنادی شاگرد بود و پس از مدتی در زمانی که آمریکائی‌ها پایشان به ایران باز و مدرسه ابتدایی آمریکائی در تهران تأسیس شد، پدرم ریاست این مدرسه را به عهده گرفت. تا سن چهارسالگی در محله سرچشمه زندگی می‌کردم. پدرم در چهارراه حسن‌آباد، کوچه مسجد مجدالدوله منزلی خرید و من هم وارد این خانه شدم. در سن هفت سالگی به مدرسه ابتدایی آمریکائی رفتم و شش ساله ابتدائی را در این مدرسه گذراندم.

سال تحصیلی ۱۳۰۷ شمسی مخلص شش ساله ابتدائی را در دبستان ابتدائی آمریکائی تمام کرده بودم و به کلاس هفتم رسیده بودم. پدرم برای این که سواد بیشتری

پیدا کنم مرا از رفتن به کالج منع کرد و به دبیرستان شرف در یکی از کوچه‌های متفرع از خیابان لاله‌زار سپرد.

سر و صدای دکتر جردن، رئیس کالج امریکائی بلند شد و ایشان را مورد خطاب قرار داده و گفت: «آمیز خلیل اگر قرار باشد که شما فرزند خود را به کالج نفرستید و به مدارس دولتی بسپارید سایر مردم به تاسی از شما فرزندان خود را به کالج نخواهند فرستاد.» پدرم این سخنان را نشنیده گرفت و مرا همچنان در مدرسه شرف نگاه داشت. دو سه ماهی از این جریان گذشت و مخلص برخلاف میل دکتر جردن در مدرسه شرف باقی ماند.

در دبیرستان شرف بخاری‌های زغال سنگی را آتش کرده بودند و در و پنجره آنها را بسته و ما هم به نیمکت‌های سرد تخته‌ای چسبیده بودیم و معلم تاریخ به ما درس تاریخ می‌داد. کتاب تاریخی که می‌خواندیم کتابی قطور به قطع جیبی و چاپ سنگی بود به نام تاریخ ایران که یکی از شاهزادگان قاجاری آن را نوشته بود و حدیث از کیومرث و لهراسب و گشتاسب و کقباد و دارا بود و همه چیز آن متعلق به خودمان بود.

ناگهان در اطاق باز شد و رئیس مدرسه و ناظم آن آقای حکیمی که صورتی اسبی و بزرگ داشت با دو مستخدم که هر یک مقداری از فرم‌های چاپ شده از کتابی را در دست داشتند وارد شدند و آنها را روی میز معلم گذاشتند و بلافاصله مشغول جمع کردن کتاب‌های درسی ما شدند. آنها را جمع کردند و بردند. ما ماندیم با فرم‌های چاپ شده کتابی ناشناخته! آقای حکیمی - ناظم - فرم‌ها را برداشت و میان شاگردان توزیع کرد و با رئیس مدرسه از در کلاس بیرون رفتند. فرم‌های نام‌برده هنوز جلد نشده بود و به صورت کتاب در نیامده بود در نتیجه نام کتاب هم برای ما روشن نبود. معلم از این کتاب شروع به درس دادن کرد. حروف کتاب، قطع کتاب و نام‌هایی که در این کتاب آمده بود برای ما تازگی داشت. فرم‌های بعدی کتاب را هم برای ما آوردند و ما هم این کتاب تاریخ گمنام را به آخر رساندیم. بعدها فهمیدیم این کتاب تاریخ ایران باستان پیرنیاست.

من نمی‌دانم این کار به دستور که بود و رئیس و ناظم مدرسه به امر چه کسی این کار را انجام داده‌اند و هدف و منظور از این کار چیست؟ امروز هم که سن من به نود و هشت سالگی رسیده و سی و اندی سال از دوران بازنشستگی من می‌گذرد نفهمیدم این

تغییر و تحویل از کجا سرچشمه گرفته است و برای چه و برای این امر صورت عمل به خود گرفته است.

مشیرالدوله این کتاب را از زبان فرانسه به فارسی برگردانده و کتب تاریخی قدیمی متکی بر اسناد و مدارک یونانی است و یادی از گذشته ایران ندارد. من هنوز نمی‌دانم که پادشاهان اساطیری ما هیچ گاه روی تخت نشسته‌اند و حکمروائی کرده‌اند یا نه! این پادشاهان اساطیری آیا با کوروش و داریوش هم عهدند یا نه! آیا دوران سلطنت پادشاهان اساطیری که صد و دوست و سیصد سال است صحت تاریخی دارد!

به هر روی از آنجا به کالج امریکائی که در سال ۱۳۰۷ بنای زیبای آن تمام شده بود وارد شدم و تا سال ۱۳۱۲ دیپلم امریکائی و دیپلم شش ساله متوسطه را از وزارت معارف گرفتم. مسئولان کالج امریکائی توجهی به دروسی که برای گرفتن دیپلم ادبی لازم بود نداشتند. یادم است که دکتر رضا زاده شفق را آورده بودند و ایشان کتاب تاریخ ادبیات ادوارد براون را از روی متن انگلیسی به ما درس می‌دادند و متوجه نبودند که این کتاب به کار ما نمی‌آید.

آقای محمدتقی دانش‌پژوه هم در مدرسه صدر طلبه بود و آقاجمال شهیدی هم با او هم حجره بود. مدرسه صدر در غرب پله‌های مسجد شاه تهران بود و ضلع شمالی آن به خیابان بوذرجمهری جدیدالاحداث می‌خورد. خیابان را تازه درست کرده بودند و خاک و خل و نخاله‌های بناهای خراب، بسی داشت. دیوار مدرسه صدر ریخته بود و باران‌های پاییزی هم از دیوار حجره نفوذ، و نیمی از اطاق را خیس کرده بود. آقای شهیدی و آقای دانش‌پژوه هم نیمی از فرش را تا کرده بودند و روی قسمت خشک می‌خوابیدند. بنده هم در این اطاق بیتوته کردم. دانش‌پژوه هم فهمیده بود که باید از علوم جدید هم دیپلمی داشته باشد تا بتواند لیسانس بگیرد. بنده و آقای دانش‌پژوه برای گرفتن جزوه‌های درسی به دارالفنون آمد و رفت داشتیم. چون در این زمان کتب درسی وجود نداشت و استادان دروس خود را جزوه می‌گفتند، در اینجا با دانش‌پژوه آشنا شدم و کم و کسری جزوه‌ها را گاهی بنده از ایشان می‌گرفتم و گاهی ایشان از مخلص.

پس از گرفتن دیپلم که در آن زمان بسیار با ارزش بود پدرم به من گفتند: حالا که دیپلم گرفتی برو دنبال کاری! گفتم من می‌خواهم درس بخوانم، گفت: بسیار خوب تا وقتی که درس می‌خوانی من پشتیبان تو هستم و از تو نگهداری می‌کنم. در آن زمان

دانشسرای عالی تازه باز شده بود و من در آنجا ثبت نام کردم. آقای فروزان‌فر که حالا مشهور آفاق هستند در کلاس اول عالی معلم ادبیات ما بودند. من دوره سه ساله زبان و ادبیات فارسی را زیر دست ایشان به پایان رساندم و لیسانس گرفتم پس از آن به خدمت نظام رفتم و چون لیسانس داشتم وارد دانشکده افسری و با درجه ستوان سومی افسر هنگ سوار حمله در مهرآباد شدم.

پس از پایان این ماجراها شرکت پرژام که راه‌آهن قم به بندرعباس را می‌کشید بنده را استخدام کرد و به اردکان و عقدای یزد فرستاد و بعدها به اتفاق آقای حسین وکیل‌زاده و حسین کی‌نژاد کتراتچی شرکت شدیم. در این شرکت مدتی کار کردم اما دیدم با اینها نمی‌شود کار کرد. به پدرم نامه نوشتم که جریان از این قرار است. ایشان در جواب نامه من نوشت:

به هر دیار که در چشم خلق خوار شدی سبک سفر کن از آنجا برو به جای دگر

من فهمیدم که می‌گویند بلند شو بیا. به تهران برگشتم و در خیابان قوام‌السلطنه یک دکان لوازم‌التحریر فروشی به نام "بیستون" باز کردم. تا زمانی که جنگ نبود اوضاع خوب بود. جنگ که شروع شد لوازم‌التحریر از خارج نمی‌آمد و اوضاع بد شد. در نتیجه برگشتم به وزارت فرهنگ و دبیر شدم. چون پدرم معلم بود، پدر پدرم هم معلم بود، تصمیم گرفتم خودم هم معلم شوم. بالاخره لاهیجان را برای ما تعیین کردند و رفتیم به لاهیجان و یک سال درس دادم. بعد رفتم بندرانزلی یک سال هم در آنجا درس دادم تا اینکه در روزنامه‌ها خواندم که دانشگاه تهران دوره دکتری ادبیات گذاشتند. به تهران آمدم و با حفظ مقام تدریس دبیرستان‌ها دوره دکتری را هم خواندم. دو سال دوره دکترا را در سال‌های ۲۴ - ۱۳۲۳ گذراندم اما رساله خود را در سال ۱۳۲۹ دفاع کردم و شدم دکتر در زبان ادبیات فارسی. موضوع رساله دکتری من «قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز» بود که بعداً خود دانشگاه آن را چاپ کرد. آقای فروزان‌فر استاد راهنمای من بودند. ایشان درباره اسماعیلیه کار می‌کرد و از آنجا که اطلاع داشت من قلاع اسماعیلیه را دیده بودم و از قلعه الموت، لمبَسَر و غیره عکس برداری کرده بودم پیشنهاد داد که همین موضوع را رساله کنم و این موضوع رساله دکتری من شد.

پس از گرفتن دیپلم رابطه من و دانش‌پژوه قطع شده بود. ظاهراً در این مدت ایشان

به خواندن درس‌های حوزوی پرداختند و سپس به دانشکده حقوق رفتند و از آنجا هم لیسانس گرفتند. چند سال ما یکدیگر را ندیدیم تا سال ۱۳۲۷ که بنده به تدریس و تحقیق مشغول بودم و چون مشغول تهیه مصطلحات شعرافی کرمان بودم به کتاب پیغمبرزدان احتیاج پیدا کردم و نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشکده حقوق بود. به کتابخانه که رفتم آقای دانش‌پژوه و آقای ایرج افشار را سر کار دیدم که کتابدار دانشکده حقوق شده‌اند. کتاب پیغمبرزدان را از ایشان گرفتم و مشغول کار شدم. نیم ساعتی که کار کردم مرحوم دانش‌پژوه سر وقت من آمد و پرسید چه می‌کنی؟ من شرح کار خود را دادم. ایشان گفتند تو خودت سرزمین و خاک داری، تو را با کرمان چکارا! اگر می‌توانی به تاریخ و جغرافیای مازندران پرداز!

خلاصه ایشان مرا به دریائی انداختند که هنوز هم در آن مشغول شنا هستم. دوستی بنده با دانش‌پژوه نزدیک‌تر شد و آمد و رفت خانوادگی نیز پیدا کردیم. در این وقت در تقسیم اراضی یوسف‌آباد زمینی هم سهم دانش‌پژوه شده بود و ایشان هم با داشتن مخارج تحصیل فرزندان خود و مخارج یومیه زندگی، خانه‌ای در این زمین برپا کردند و دو سه باری هم بر سر سفره گسترده ایشان لذت غذا را چشیدیم. این خانه را دانش‌پژوه فروخت و خانه‌ای در خیابان وزراء خرید و بدان جا منتقل شد. هفته‌ای یک بار در این خانه هم به ایشان سر می‌زدم و به احوال‌پرسی ایشان می‌رفتم. روزی به عنوان مزاح و شوخی کتاب‌هایی را که نوشته بودند روی هم گذاشتیم و ایشان را هم کنار کتاب‌ها قرار دادم، درست به اندازه قد و بالای خود نسخ خطی را فهرست کرده بود.

دانش‌پژوه سه چهار سفر برای فهرست کردن کتب خطی کتابخانه‌های اروپا و روسیه بدان جا سفر کرد. سفری که در لندن بود او را در «بریتیش میوزیوم» دیدم. سفری هم به مسکو رفت و خبر آورد کتاب‌هایی را که روس‌ها در جنگ بین‌المللی اول از سر قبر شیخ صفی‌الدین اردبیلی با شتر به یغما بردند هنوز در بالاخانه‌های مقفل روی هم انباشته است و کسی آنها را فهرست نکرده. فقط کتاب‌های روی هم انباشته را به مرحوم دانش‌پژوه نشان داده بودند. دانش‌پژوه سفری به چین رفت و نسخه‌های خطی آنجا را دید.

در دعوت هزاره ابوریحان بیرونی به خاک سند یعنی پاکستان امروز همسفر بودیم. آقای ایرج افشار هم حضور داشتند. چون از ذوق و شوق مرحوم دانش‌پژوه درباره نسخه خطی اطلاع داشتند نام کتابی جعلی و نام مؤلفی جعلی از خود نوشتند و به

دانش‌پژوه دادند و گفتند این نسخه در کتابخانه کلکته هست. دانش‌پژوه در عالم خواب یکی دو بار پرید و یادآور شد به کلکته که می‌روید مرا هم با خود ببرید! صبح شد و اصرار و ابرام ایشان به نهایت رسید. بالاخره به کلکته رفتیم ولی از کتاب نشانی نیافتیم. دانش‌پژوه بعدها فهمید که این هم از حيله‌ها و تزویرهای ایرج افشار بوده است.

دوستی من و ایرج افشار به این ترتیب شروع شد که تفریح روزهای جمعه من در زمانی که در تهران زندگی می‌کردم این بود که به «پس‌قلعه» می‌رفتم، صبح فردا از آنجا به قله توچال صعود می‌کردم سپس یک‌سره به تهران می‌آمدم. در یکی از آن روزهای جمعه در سال ۱۳۲۷ من از آن طرف توچال سرازیر شدم که به طرف صاحبقرانیه بروم، دیدم دم چشمه کلک‌چال جوانی نشسته تک و تنها با یک کوله‌پشتی و با پریموس در حال درست کردن چای است. پس از احوال‌پرسی گفتم من دارم از توچال می‌آیم و خسته هستم، یک استکان چای به من می‌دهی؟ گفت: بله حتماً! و نشستیم با هم چای خوردیم. دیگه نشستیم که نشستیم و این شصت و اندی سال را با هم طی کردیم! در سال دو بار با آقای افشار بدون هیچ نقشه و برنامه‌ای به ایران‌گردی می‌پرداختیم و خودمان را وسط ایلات و عشایر می‌انداختیم. افشار یادداشت این سفرها را با نام «گلگشت وطن» به چاپ رساند.

هسته کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران کتب خطی وقفی مرحوم مشکوة بود و در حدود پانصد و پنجاه فیلم هم مرحوم مجتبی مینوی از ترکیه آورده بود. مرحوم مشکوة در تابستان سال ۱۳۳۵، نعلین به پا به دیدن وزیر معارف رفت و مرا از معارف به دانشگاه برد و حکمی از رئیس دانشگاه به نام بنده صادر کرد که کتب وقفی او را سروسامان دهم و زیر زمین دانشکده علوم را برای این کار در نظر گرفتند. بنده هم به بازار حلبی‌سازها رفتم و این قفسه‌بندهای «دیکسن» که تازه به بازار آمده بود خریدم و به زیرزمین دانشکده علوم رساندم و بنایی خبر کردم و قسمتی از زیرزمین را دیوارکشی کردم و محوطه‌ای برای کتابخانه در نظر گرفتم و قفسه‌های آهنی را نصب کردم و کتاب‌های خطی مرحوم مشکوة را که فهرست کرده بودم چیدم و فیلم‌هایی که مرحوم مینوی آورده بود و در خانه برادرش در خیابان حشمت‌الدوله بود گرفتم و قوطی حلبی برای آنها ساختم و در قفسه‌ها قرار دادم. مرحوم دانش‌پژوه که بوی نسخه خطی شنیده بود تمام ساعات عمر خود را به این کتابخانه نیم بند می‌آمد.

بعدها که ساختمان کتابخانه مرکزی تمام شد کتب و فیلم‌ها را به محل اصلی خود بردند و به دست آقای ایرج افشار سپردند. در میان نسخه‌شناسان امروز هم اشخاص وارد و با ذوق و شوری فراوان هستند که دست کمی از دانش پژوه ندارند. اللهم کثر امثالهم؛ زیرا اینانند که اسناد تمدن و فرهنگ ما را حفظ و حراست می‌کنند و دوام و بقای آن را جاویدان می‌سازند.

در سال ۱۳۳۷ مرحوم بدیع الزمان فروزانفر مرا به دانشکده الهیات و معارف اسلامی برد و معلم جغرافیای تاریخی اسلامی کرد. بنده هم کم‌کم روی به دانشکده الهیات آوردم و کتابخانه مرکزی را به مرحوم دانش‌پژوه واگذاشتم. وقتی کتاب بارتولد روسی را که به انگلیسی ترجمه کرده بودند مطالعه کردم از موضوع جغرافیایی تاریخی خوشم آمد و به مطالعه در این زمینه پرداختم. کم‌کم شهرت پیدا کردم که در این زمینه اطلاعاتی دارم. آقای فروزان‌فر که رئیس دانشکده الهیات بودند به من گفت فردا صبح باید بروی سرکلاس جغرافیای تاریخی اسلامی. گفتم: من حاضرالذهن نیستم. گفت باید بروی! بالاخره با استفاده از یادداشت‌های خود که در سال ۱۳۱۲ در کتابخانه مجلس از کتب جغرافیای تاریخی تهیه کرده بودم، شروع به درس دادن کردم. پس از مدتی کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» را چاپ کردم و به عنوان کتاب درسی قرار دادم. به این ترتیب پانزده سال جغرافیای تاریخی اسلامی درس دادم. بعداً دکتر سید حسین نصر به ریاست دانشکده ادبیات برگزیده شدند و من را به آن دانشکده بردند و به تدریس سلسله‌های محلی مازندران پرداختم. تا اول انقلاب با درجه استادی در دانشکده ادبیات تدریس کردم و دو سه ماه مانده به انقلاب بازنشسته شدم.

نخستین سفر خارج از ایران من، در سال ۱۳۳۰ به دعوت دولت انگلیس برای سمینار شش ماهه در لندن بود که در این مدت در مراکز علمی و کتابخانه‌های آنجا به تحقیق مشغول بودم و پس از آن به ایران بازگشتم. چندی بعد دولت امریکا از دوستان نفر از معلمان ایران و کشورهای همسایه برای دیدن اوضاع اجتماعی آن کشور دعوت کرد تا به امریکا بروند و من هم جزء این معلمان بودم و در آنجا به سخنرانی در مراکز و کلیساها می‌پرداختیم و برای دولت و ملت ایران یقه چاک می‌کردیم تا بالاخره رفتیم به «اونستون» و یک دوره سه ماهه طرز تعلیم و تربیت متوسطه را به ما تدریس کردند و در نهایت به ایران بازگشتم.

در پاییز سال ۱۳۶۷ بنده فراغتی داشتم و هوس کردم به تاجیکان چین هم سری بزنم. آقای دکتر دبیرسیافی در پکن به همین تاجیک‌ها، زبان فارسی تدریس می‌کردند و به کمک ایشان من وارد خاک چین شدم و به دانشگاه پکن رفتم. رئیس دانشکده آقای «زنیان‌شین» به من گفت که شما باید ابتدا آثار تاریخی پایتخت را ببینید و بعد به دیدار تاجیک‌ها بروید. بعد از سیاحت پکن به دیدار ایرانیان تاجیک مقیم چین رفتم و در عروسی پسر میزبان، آقای خلیلی شرکت و با یکی از پیر مردها رقص حسابی کردم. چند سفری هم به سمرقند و بخارا داشتم. یک سفری هم با افشار و همسران‌مان و پسر کوچک ایرج با ماشینش ترکیه، ایتالیا و بیشتر کشورهای اروپایی را دیدیم و پانزده هزار کیلومتر را در اروپا درنوردیدیم.

نخستین کتاب من «واژه‌نامه گیلکی» است. پایه این کتاب در خود لاهیجان گذاشته شد. زمانی که وارد لاهیجان شدم دیدم وقتی دو نفر با هم حرف می‌زنند من هیچ نمی‌فهمم. این برای من مسئله شده بود. آرام آرام شروع کردم به جمع‌آوری واژه‌ها تا اینکه دیدم یک فرهنگی با هفت هشت هزار لغت جمع‌آوری شد. سالی هم که رفته بودم بندرانزلی آنچه راجع به انواع ماهی، بادهای محلی، دام‌های ماهی‌گیری و امثال اینها بود جمع‌آوری کردم. اما این فرهنگ رو دستم ماند تا سال ۱۳۳۲ که مرحوم پورداوود این کتاب را چاپ کرد.

انجمن آثار ملی در زمان رضاشاه درست شده بود و چون بودجه دولتی نداشت، از هر کیسه سیمان یک قران به انجمن می‌دادند. پول خوبی هم جمع می‌شد و این انجمن رونق پیدا کرد و شروع به چاپ کتاب کرد. یکی از کسانی که در انجمن آثار ملی مسئولیت داشت غلام‌حسین خان صدیقی بود. ایشان متوجه شدند که آثار تاریخی ایران باید ضبط و ثبت شود. به همین خاطر پیشنهادی به شورای انجمن آثار ملی داد و شورای آنجا هم به گردن گرفت که اطلاعات مربوط به آثار تاریخی مملکت را جمع‌آوری کند. پس از آن به دنبال کسانی می‌گشتند که در حوزه محلی فعالیت می‌کردند و من نیز به وسیله آقای غلام‌حسین خان صدیقی معرفی شدم که می‌توانم کار مربوط به مازندران را انجام بدهم. در نتیجه کار را شروع کردیم. از آستارا تا خلیج حسینقلی در استرآباد بیست و اندی سال طول کشید و تمام کوه و دشت این منطقه را بررسی کردم و پنج جلد کتاب از «آستارا تا استرآباد» تألیف شد. از آستارا رفتم تا خلیج حسینقلی و دره و ماهور و همه جاها را دیدم. البته آن وقت‌ها ماشینی نبود پیاده و یا با قاطر از محلی به محل دیگر می‌رفتم با دو دوربین عکاسی و سایر وسایل به کول!

در ضمن این کار برخورداریم به اسناد و مدارک تاریخی که در خانواده‌ها نگهداری می‌شد. مثلاً خانواده سادات درازگیسو و خانواده سادات مفیدی در گرگان. در آن وقت آقای ایرج افشار رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود، ایشان کمک کردند و آدم و دوربین دادند. رفتیم همه آن اسناد را عکس برداری کردیم و پنج جلد کتاب اسناد چاپ کردیم و شد ده جلد کتاب «از آستارا تا استارباد».

ایامی که این بنده مشغول بررسی صفحات آمل بودم، دانش‌پژوه گام به گام با مخلص همراهی و مراقبت کردند. مرقد مطهر پدر خودش در گورستان امامزاده ابراهیم آمل را زیارت کردیم و از آنجا به دهکده اجدادیش رفتیم.

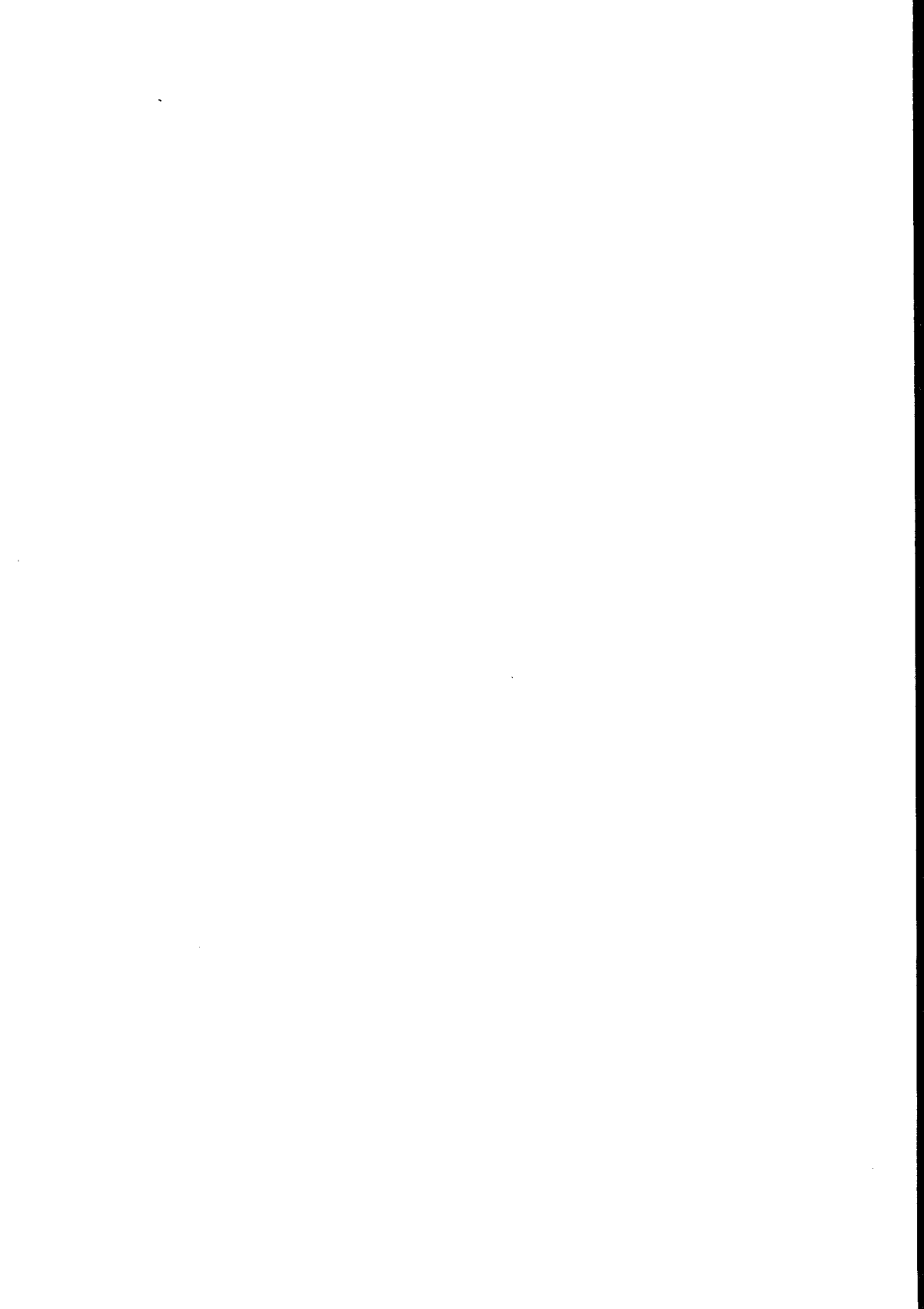
در نمارستاق و دلارستاق و آب‌گرم لاریجان همراه و همپای مخلص بودند. در نیاک به اسناد و مدارک قدیمی برخورداریم که مطالب آن را پسندیدند و در مجله اوقاف به چاپ رساندند. خلاصه در مطالعه صفحات آمل و کوهستان‌های این ناحیه از صبح تا شام با پای پیاده یا سوار بر قاطر با من هم‌قدم بودند. با رفتن از این جهان از فیض حضورش محروم شدم و چراغ راه تحقیق من خاموش شد.

خدا دکتر پرویز ناتل خانلری را رحمت کند! ایشان اهل مازندران بود و ریاست بنیاد فرهنگ ایران را به عهده داشت. در زمانی که من در دانشکده ادبیات تدریس می‌کردم، ایشان هم از اساتید قدیمی آنجا بود. یک روز دست من را گرفت و از اطاق اساتید به راهرو برد و به من گفت: قصد دارم هر نسخه خطی که راجع به تاریخ مازندران است را به چاپ برسانم، شما به من کمک می‌کنید؟ گفتم بله و تا آخر در این راه با شما هستم. به این ترتیب شروع کردیم به پیدا کردن نسخه‌های خطی و چاپ کردن آنها که کتاب‌های تاریخ گیلان و دیلمستان، تاریخ رویان، تاریخ گیلان، تاریخ نخانی و تاریخ خاندان مرعشی مازندران به این طریق در تشکیلات آقای خانلری به چاپ رسید.

از دوران بازنشستگی خاطرات زیادی در ذهن من باقی نمانده است؛ مثل سابق قلم از دستم نیفتاد و چشمم به خطوط چاپی کتاب روشن می‌شد. تا این ساعت که نمود و هشت سال از عمرم می‌گذرد، از خلق بریدم و به خالق پرداختم. امیدوارم باقی ایام به همین طریق بگذرد. آمین یا رب العالمین.

منوچهر ستوده

کوشک، ۱۳۹۰/۶/۲۵



فصل اول

دهه ۱۳۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

عبارتنا شتی و حسنک واحد

به نام آن که او نامی ندارد به هر نامی که خوانی سر برآرد

تحویل آفتاب به برج حمل به افق تهران به ساعت ظهر کوک حقیقی ده ساعت و پانزده دقیقه از ظهر روز جمعه بیست و ششم ذیحجه الحرام هزار و سیصد و پنجاه و چهار گذشته است که روز اول سال هجری شمسی روز شنبه بیست و هفتم ذیحجه الحرام هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری قمری است که اول ماه حمل و فروردین ماه هزار و سیصد و پانزده هجری شمسی و اول فروردین ماه هشتصد و پنجاه و هشت جلالی ملک شاهی و اول چمن آرای دو هزار و چهار صد و سی و شش هخامنشی و بیست و یک مارس فرانسه و مارچ انگلیسی و مارت روسی، هزار و نهصد و سی و شش مسیحی گرگوارای و هشتم آذر ماه رومی، دو هزار و دویست و چهل و هفت اسکندری و هشتم مارس هزار و نهصد و سی و شش مسیحی ژولین و هفدهم آبان ماه فرسی قدیم هزار و سیصد و پنج یزدگردی.

مدت‌ها بود که خیال داشتم جنگ بزرگی تهیه کرده و اشعار برگزیده و کلمات و سخنان بزرگان و مطالب تاریخی و ادبی را که خود تتبع کرده و به دست آورده‌ام و

شرح روزهای برجسته حیات خود، و وقایع مهم عالم را در حد استطاعت و قدرت خویش بنگارم زیرا تا به حال جنگ‌های زیادی درست کرده و مطالبی در آنها نوشته بودم ولی به واسطه این که اندازه آنها کوچک بود، یا مفقود می‌شد و یا صفحات آن به زودی به اتمام می‌رسید تا این که بعد از زحمات زیاد در آذر هزار و سیصد و چهارده این جنگ تهیه شد ولی از طرفی مایل بودم که از ابتدای سال و روز نوبنی به نوشتن آن اقدام کنم. از این رو برای اولین روز فروردین هزار و سیصد و پانزده گذاشتم و چون هفته تعطیل عید را که تعطیل رسمی وزارت معارف است به صفحات شمال ایران به مسافرت رفته بودم چند سطری در گزارشات مسافرت خویش می‌نویسم:

مسافرت به صفحات شمالی

روز چهارشنبه بیست و هفتم اسفند هزار و سیصد و چهارده: ساعت هشت و نیم بعدازظهر از گاراژ شیشه تهران حرکت کردیم، ساعت ده و ده دقیقه به کرج وارد شدیم. بعد از صرف شام ساعت دوازده و بیست دقیقه کم به ینگه‌امام رسیدیم. پس از حرکت و عبور از آبیگ، چهار و نیم ضبح به قزوین وارد شدیم. بعد از کمی گردش ساعت پنج و پنج دقیقه حرکت کردیم به آق‌بابا وارد شده و چای صرف شد و ساعت هشت و نیم حرکت کردیم و ساعت نه از کوهین عبور کرده و نه و بیست و پنج دقیقه از گردنه ملاعلی و آب‌ترش گذشیم.

ساعت ده و ربع وارد شیرین‌سو شدیم. بعد از حرکت پنج دقیقه به ظهر از کوشان عبور کرده وارد منجیل شدیم. درخت‌های زیتون منجیل بی‌اندازه زیبا و جالب دقت است. پل این ده هم بی‌تماشا نیست. بعد از کمی گردش حرکت کرده از رودبار گذشته و ساعت یک و ربع بعدازظهر وارد رستم‌ده شدیم. بعد از صرف ناهار حرکت کرده و از مکان‌های ذیل گذشتیم: امامزاده هاشم، پنج‌شنبه، سنگر یا دوشنبه و ساعت پنج بعدازظهر وارد رشت شدیم و در مهمان‌خانه اسلامی منزل گرفتیم. بعد از صرف چای در شهر کمی گردش کرده و برای خوردن شام به مهمان‌خانه آمدیم. بعد از صرف شام استراحت کردیم.

روز جمعه سی‌ام اسفند: صبح بعد از صرف چاشت در شهر گردش کرده و محلات بیستون و چماره‌سرا را دیده و به کارخانه نخ‌ریسی و کیسه‌بافی و بلورسازی

رفتیم. عصر را هم به گردش کردن در شهر گذراندیم و به مهمان‌خانه آمده و شام صرف شد و خوابیدم.

شنبه اول فروردین هزار و سیصد و پانزده: صبح بعد از صرف چاشت با اتومبیل سواری به پهلوی^۱ رفتیم و از خومان و جمعه‌بازار گذشته و ساعت ده و هفت دقیقه به غازیان وارد شدیم و با کرجی به پهلوی برای تهیه منزل رفتیم. در پهلوی وارد و هتل کریتایا [۹] پهلوی را برای منزل کردن انتخاب کردیم و چون شام و ناهار هتل پهلوی گران بود در هتل تهران ناهار صرف شد. بعد از گردش در بلوار که محل گردشگاه عمومی بود، در قایق سوار شده و قریب دو ساعت و نیم اطراف بندر را گردش کردیم و کمپانی شیلات و اقسام کشتی‌ها را دیده، کشتی مرجان و شن‌کش را دیدیم و لتکاهای ترکمانی (ترکمن لتکا) را تماشا کرده و ساعت پنج و نیم از کرجی پیاده شدیم. بعد به کنار دریا برای تماشا رفتیم. دریا نسبتاً آرام است و کشتی‌ها و قایق‌ها در آب دیده می‌شوند.

بعد از نیم ساعت تماشای دریا به شهر آمده و خیابان‌های تازه‌آباد و گلستان و خیابان‌های دیگر را دیدیم. بعد از صرف شام در کافه تهران به هتل پهلوی برای استراحت آمدیم و ساعت ده و نیم شب خوابیدیم.

یکشنبه دوم فروردین: صبح ساعت هفت از خواب برخاستیم. هوا گرفته و باران شدید می‌بارد. دریا بی‌اندازه کولاک است. چون باران مانع بیرون رفتن ما شد، پنجره اطاق را که مشرف به بندر و دریا بود باز کرده و مشغول تماشا شدیم. بعد که باران کمتر شد بیرون رفتیم و خیال داشتیم که در قایق سوار شویم ولی باز باران شدت گرفت از این رو به هتل تهران رفته و ناهار صرف شد و بعد برای گردش با این‌که باران می‌آمد به کنار دریا رفتیم. دریا بی‌اندازه متلاطم است با این‌که ما از جای دیروز خود قریب یک میدان عقب‌تر ایستاده‌ایم مع‌ذلک موج‌ها به قدری نزدیک می‌آید که ما مجبور می‌شویم باز عقب‌تر برویم. بعد از یک ساعت تماشای دریا به هتل آمده و چمدان‌ها را بسته و برای حرکت به رشت حاضر شدیم. در قایق که سوار شده بودیم لباس‌های ما تمام، تر، قایق، تر و باران هم به شدت می‌آمد.

خلاصه بعد از رسیدن به غازیان با اتومبیل سواری به رشت حرکت کردیم. بعد از ورود،

۱. [مقصود بندرانزلی است که در آن دوران به بندر پهلوی تغییر نام یافته بود.]

در هتل اسلامی آمدیم ولی تمام اطاق‌ها را گرفته بودند و ما در سالن در مقابل بخاری لباس‌های خود را خشک کرده و چای خوردیم. بعد به گاراژ نور و اتحاد برای گرفتن اتومبیل رفتیم که به طرف لاهیجان حرکت کنیم. دوباره به مهمان‌خانه برگشته و بعد از صرف شام روی تخت خواب‌هائی که از میزهای ناهارخوری درست کرده بودند خوابیدیم.

دوشنبه سوم فروردین: صبح بعد از صرف چای به گاراژ رفته و با اتومبیل کبریتی برادر مارتینیان برای رامسر حرکت کردیم. بعد از گذشتن از کوچسفاهان (کوچک اصفهان) و آستانه به لاهیجان وارد شدیم. لاهیجان جائی است بی‌اندازه مصفا مخصوصاً باغ‌های چای آن جالب دقت است. در رستوران همت چلومرغ صرف شده و چای بی‌اندازه خوبی خوردیم. بعد از گردش در شهر و دیدن تازه‌بازار، سه و پنج دقیقه کم بعد از ظهر حرکت کردیم و از دزدبام و دارشل گذشته، وارد لنگرود شدیم و با آقایان صحت‌پور و بهرامی قریب نیم‌فرسخ در جاده رامسر حرکت کردیم. مناظر زیبای خانه‌های دهقانی و طاق‌های شالی آن خیلی زیباست. بعد اتومبیل از عقب رسیده و سوار شدیم.

بعد از ورود به کلاچای، پل آن که در سه کیلومتری واقع بود گفتند که خراب است. شوفر خیال حرکت نداشت ولی ما او را مجبور کرده و حرکت کردیم. چون به پل رسیدیم منظره خیلی زیبایی دیده می‌شد. اتومبیل‌ها از دو طرف ایستاده بودند و پل هم قریب به اتمام بود. خلاصه بعد از تمام شدن پل حرکت کردیم و بعد از گذشتن از چاپکسر و دریافته و آخوند محله وارد رامسر شدیم. مهمان‌خانه نه جای داشت و نه خوراک. مجبور شدیم در پی جا بگردیم. بعد از پرسش معلوم شد که محمدعلی نامی اطاق دارد و به مسافرن می‌دهد. بعد از این که خانه او را پیدا کردیم، در آن اطاق که ما خیال جا گرفتن داشتیم در حدود بیست نفر عمله و یک آخوند و رفقای محمدعلی جای گرفته بودند. خلاصه دوباره مایوس مراجعت کرده و به همان مهمان‌خانه آمدیم و خیال داشتیم که اگر جا و منزل نهد به شهربانی شکایت کنیم. یک نفر آژان را با خود به مهمان‌خانه بردیم و صاحب مهمان‌خانه که چشمش به او افتاد مجبور شد که به ما جائی بدهد و شام هم نان و پنیر و چای صرف شد و روی میزهای ناهارخوری مهمان‌خانه خوابیدیم.

سه‌شنبه چهارم فروردین: ساعت شش و نیم صبح از خواب برخاسته و به باغ رامسر رفته. مجسمه‌ها و عمارات رامسر بی‌اندازه قشنگ است و امثال این مجسمه‌ها هنوز در تهران هم درست نشده. بعد از گردش زیاد به مهمان‌خانه آمده و چای صرف

شد. بعد از یک ساعت به حمام گرم رامسر که شهرت زیاد دارد رفتیم و من و شیخ الاسلامی^۱ و معدل^۲ به نمره سه نفری وارد شدیم و چون از وضع حمام آگاهی نداشتیم خانمی را که در آنجا بود خواستیم که از وضع آنجا تا اندازه‌ای ما را آگاه کند. بعد از این که طرز عمل را دانستیم درپینه را قفل کرده و داخل حمام شدیم. بعد از حمام کردن به باغ آمده و منبع آب گرم و عمارت مهمان‌خانه اعلی حضرت را دیدیم و بعد به مهمان‌خانه آمده و منتظر اتومبیل شدیم^۳ که به نوشهر حرکت کنیم (دهنو).

ساعت یازده و نیم از رامسر حرکت کرده و بعد از گذشتن از چالک‌رود و پل عظیم آن و شیرود، ظهر در شهسوار وارد شدیم و ناهار صرف کردیم. یک و نیم بعد از ظهر از آنجا حرکت کرده و از نشارود^۴ و کاظم‌رود گذشتیم. بعد به عباس‌آباد وارد شدیم. از عباس‌آباد به بعد جاده بی‌اندازه زیباست. جنگل‌های شمشاد دو طرف جاده را گرفته و گوئی که از میان باغی اتومبیل می‌گذرد و گاهی هم در طرف چپ جاده دریا از پشت درختان خودنمایی می‌کرد. بعد از گذشتن از کلارآباد و سرداب‌رود و پل آن به چالوس وارد شدیم. پل چالوس خیلی زیباست و تا به حال پلی به این قشنگی ندیده‌ایم. مهمان‌خانه خوبی دارد که بر دریا مشرف است. بعد از حرکت چهار و بیست دقیقه به نوشهر (دهنو) وارد شدیم و بعد از دیدن بندر به معیت فریدون هدایت به شهر آمده و گردش کردیم و بعد از گردش با ماشین دیگری ساعت پنج و سی و سه دقیقه برای بابل حرکت کردیم. بعد از گذشتن از علی‌آباد ساعت هفت و هیفده دقیقه کم، بنزین اتومبیل تمام شد. پیاده شده و به راه افتادیم. در دو طرف جاده جنگل است و صدای شغال زیادی شنیده می‌شود. بعد از پیمودن یک کیلومتر به علوی‌کلا که کنار جاده نزدیک دریا واقع شده رسیدیم. بعد از این که شوفر، بنزین از اتومبیل دیگر گرفت ساعت هشت و بیست دقیقه کم حرکت کردیم و بعد از گذشتن از علم‌ده^۵ و سوله‌ده^۶،

۱. [محمدعلی شیخ‌الاسلامی].

۲. [ابوالحسن معدل].

۳. [اصل: هستیم].

۴. [نشارود امروزی].

۵. [شهر رویان امروزی].

۶. [شهر نور امروزی].

تمشان^۱، ایزده^۲، علم‌رود، محمودآباد، به سرخه‌رود وارد شدیم. ماشین پنچر شد و مجبور شدیم همان جا بمانیم. بعد در قهوه‌خانه دلاور جای خورده و همان جا کمی استراحت کردیم و صبح زود برخاستیم.

چهارشنبه پنجم فروردین: صبح بعد از صرف صبحانه در سرخه‌رود حرکت کردیم. بعد از گذشتن از فری‌کنار (فریدون کنار) و پل عظیم آن به مشهدسر وارد شدیم. پل بزرگ و قشنگ آن را تماشا کرده و به بندر رفتیم. در اینجا بندر مصنوعی مثل نوشهر و پهلوی و امثال آن نیست بلکه بستر وسیع رودخانه مشهدسر بندر محسوب می‌شود. بعد از کمی گردش ساعت ده و چهار دقیقه کم حرکت کردیم. هنوز پنچر ماشین اصلاح نشده بود و در راه اتومبیل را نگاه داشته و لاستیک را باد می‌کردند. خلاصه با این وضع از امرکولا (امیرکولا)^۳ گذشته و به بابل وارد شدیم و در مهمان‌خانه البرز اطاق نم‌ره ۴ جای گرفتیم. بعد از صرف ناهار به گردش در شهر پرداخته و به سبزه‌میدان و مسجد جامع و بازار رفته و از آنجا به کارخانه صابون‌سازی آمدیم. بعد [به] مهمان‌خانه آمده و بعد از صرف شام استراحت کردیم.

پنج‌شنبه ششم فروردین: صبح، بعد از صرف صبحانه به ایستگاه اتومبیل برای شاهی آمدیم و ساعت نه و بیست و پنج دقیقه از بابل حرکت کردیم و بعد از گذشتن رودخانه تالار و پل آن، ساعت ده و سیزده دقیقه به شهر شاهی وارد شدیم. شهر بسیار زیبایی است. به کارخانه نخ‌ریسی و پارچه‌بافی شاهی رفتیم و قریب یک ساعت در قسمت‌های مختلف کارخانه گردش کرده و به مهمان‌خانه شمال برای صرف ناهار آمدیم. بعد از صرف ناهار به کارخانه بخاری شاهی رفتیم و ساعت دو و نیم بعد از ظهر بلیط برای بندرشاه گرفته و سوار ترن شدیم. وضعیات ترن خیلی منظم و مرتب است. در ترن تمام وسائل راحتی مهیاست. قهوه‌خانه دارد و هر وقت مایل باشید چای میل می‌کنید، روشویی و مستراح خیلی مرتب دارد. اطراف جاده ترن خیلی قشنگ است، زمین‌ها سبز و خرم و جنگل کاری زیادی در طرف راست دیده می‌شود. بعد از نیم ساعت به ساری وارد شدیم. ترن بعد از بارگیری از ایستگاه ساری حرکت کرد.

۱. [امروزه تمیشان می‌نویسند].

۲. [ایزد شهر کنونی].

۳. [امیرکلا کنونی].

بعد از گذشتن از پل عظیم تجن به ایستگاه نکا وارد شدیم. بعد از حرکت از ایستگاه‌های ذیل گذشتیم: رستم‌کلا، اشرف^۱، تیرتاش، گلوگاه، بندرگز، قره‌سو. به بندرشاه^۲ وارد شدیم و در قهوه‌خانه در اطاق تخته‌[ای] شب را به سر بردیم.

جمعه هفتم فروردین: بعد از گردش و دیدن هنرستان که ماده تاریخ آن را آقای بهار ساخته بودند به کافه آمدیم و چون شیر نداشت به چادرها و خانه‌های چوبی ترکمن‌ها که در کنار راه گمش‌تپه واقع بود رفتیم و شیر خوبی با نان نکا خورده، بعد در میان خانه‌ها و چادرهای آنان گردش کردیم. بعد به شهر آمده و به اداره گمرک رفته و برای دیدن کُرپی^۳ اجازه گرفته و پیاده رفتیم. بعد با ماشین دستی مراجعت کردیم و چمدان‌ها را جمع کرده چهار دقیقه قبل از ظهر برای گرگان حرکت کردیم. بعد از عبور از آق امام که زیارتگاه بود در روشن‌آباد نیم بعد از ظهر پیاده شده و چای صرف شد.

ساعت یک بعد از ظهر حرکت کردیم و یک و بیست و سه دقیقه وارد گرگان شدیم و به مهمان‌خانه کرامت وارد شده و چلوکباب صرف شد. بعد در هتل آقای عبائی برای شب جای گرفتیم. بعد به مسجد جامع تاریخی گرگان رفته و بعد در شهر گردش کردیم و قصر آقامحمدخان را دیده، به خیابان جدید و فلکه آمده و بعد در اطاق‌های بالاخانه هتل جای گرفتیم. بعد به گاراژ رفته و بلیط اتومبیل گرفتیم که فردا چهار بعد از نصف شب حرکت کرده و به ترن بندرشاه برسیم. شب را با عزیز در هتل آقای عبائی سر کردیم و فردا سر ساعت به گاراژ رفته و برای بندرشاه حرکت کردیم. راه گرگان به بندرشاه خیلی مصفا است و از وسط صحرای گرگان که سراسر آن چمن است می‌گذرد. ساعت شش و دو دقیقه به بندرشاه رسیدیم.

شنبه هشتم فروردین: بلیط ترن گرفته و ساعت هفت حرکت کردیم و در بندر گز پیاده شدیم و در مهمان‌خانه آدم جای گرفتیم. این مهمان‌خانه بهترین مهمان‌خانه‌ها بود که در تمام مسافرت دیده بودیم. خوراک‌های خیلی خوب و تمیز داشت. بعد از گردش در شهر ساعت ده به مهمان‌خانه آمده و دو ساعت بعد نهار صرف شد. بندرگز شهریتش از بندرشاه بهتر و مهمتر است. عصر، بعد از صرف چای به کارخانه

۱. [بهشهر کنونی].

۲. [بندر ترکمن امروزی].

۳. [کُرپی: پلی که از روی مرداب به دریا متصل گردد].

روغن‌گیری و صابون‌پزی رفتیم و از آنجا به ایستگاه ترن برای تماشا آمدیم. دوباره مراجعت کرده و اول شب در کربی رفتیم. دریا بی‌اندازه آرام و ملایم بود. بعد از کمی تماشا به هتل آمده و شام صرف شد و خوابیدیم.

یک‌شنبه نهم فروردین: صبح از خواب برخاسته بعد از صرف چای به ایستگاه آمده و بلیط خریدیم. بعد از حرکت، از ایستگاه‌های گلوگاه، تیرتاش، اشرف، رستم‌کلا، نکا گذشته و در ساری پیاده شدیم. به گاراژ وطن رفته و اتومبیل برای تهران گرفتیم و در شهر مشغول گردش شده و ظهر به مهمان‌خانه نوبهار آمده و نهار صرف شد. بعد از صرف نهار دوباره در شهر گردش کردیم و امامزاده یحیی که از بناهای تاریخی است مشاهده کردیم. هوای ساری بی‌اندازه گرم بود و بی‌شبهت به تابستان تهران نبود ولی صاحب گاراژ اظهار می‌کرد که امروز هوا چنین گرم شده است. بعد از دیدن مسجد جامع و مسجد حاج لطف‌الله که به نظرم در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو ساخته شده بود به گاراژ آمدیم و با اتوبوس حرکت کردیم. در زیراب شام خوردیم و از پل سفید و اورین^۱ و عباس آباد گذشته^۲ ساعت چهار و بیست دقیقه وارد فیروزکوه شدیم. صرف چای شد و روی صندلی استراحت کردیم.

دوشنبه دهم فروردین: صبح در فیروزکوه گردش کردیم و صبحانه صرف شده ساعت هشت و پنج دقیقه از فیروزکوه حرکت کردیم، قریب به یک فرسخ که آمدیم میله فرمان اتومبیل برید و شاگرد شوfer را به فیروزکوه فرستاده و میله فرمان را اصلاح کرده و برگشت. در تمام این مدت من در مقابل آفتاب خوابیده بودم. بعد حرکت کردیم و از دله‌چای^۳ و سعیدآباد و سربند گذشته به جابن وارد شدیم. نهار صرف شد و یک و سیزده دقیقه حرکت کردیم و از آئینه ورزان و گلیسارد و رودهن و بومهن و عسلک و سرخه‌حصار گذشته به تهران وارد شدیم.

شهرها و دهاتی را که در مسیر ما واقع بوده از قرار ذیل است:

تهران - کرج - ینگه‌امام - آبیگ - قزوین - آق‌بابا - کوهین - آب‌ترش - شیرین‌سو -

۱. [اوریم نیز می‌نویسند].

۲. [در همان روزها راه‌آهن کم‌نظیر سوادکوه و پل تاریخی ورسک در حال ساختن بود اما چون شبانه از آنجا گذشتند اشاره‌ای به این رویداد نشد].

۳. [دلی‌چای نیز می‌نویسند].

کوشان - منجیل - رودبار - رستمده - امامزاده هاشم - سنگر یا دوشنبه - رشت - خومان
 جمعه بازار - غازیان - پهلوی - غازیان - خومان جمعه بازار - رشت - کوچسفاهان
 (کوچک اصفهان) - آستانه - لاهیجان - دزد بام - دارشل - لنگرود - کلاچای - چاپکسر -
 دریابشته - آخوندمحله - رامسر - چالکروود - شیروود - شهنسوار - نشارود - کاظمروود -
 عباس آباد - کلارآباد - سردابروود - چالوس - نوشهر - علی آباد - علوی کلا - علمده -
 سولهده - تمشان - ایزده - علمروود - محمودآباد - سرخهروود - فری کنار (فریدون کنار) -
 مشهدسر - امیرکولا - بابل - شاهی - ساری - نکا - رستم کلا - اشرف - تیرتاش - گلوگاه -
 بندرگز - قرهسو - بندرشاه - آقامام - روشن آباد - گرگان - بندرشاه - قرهسو - بندرگز -
 گلوگاه - تیرتاش - اشرف - رستم کلا - نکا - ساری - زیراب - پل سفید - اورین - عباس آباد -
 فیروزکوه - دلهچای - سعیدآباد - سربند - جابن - آئینه ورزان - گلیارد - رودهن - بومهن -
 عسلک - سرخه حصار - تهران.

فاصله بین ایستگاههای ترن به حسب کیلومتر از بندرشاه تا پل سفید و دوآب و
 فاصله هر ایستگاه نسبت به دیگری:

بندرگاه	تیرتاش	اشرف	نکا	ساری	شاهی	شیرگاه	زیراب	پل سفید	دوآب
بندرشاه	۲۰	۴۱	۵۸	۸۲	۱۰۷	۱۲۷	۱۴۸	۱۶۵	۱۷۵
بندرگز	۱۳	۲۱	۳۸	۶۲	۸۷	۱۰۷	۱۲۸	۱۴۵	۱۵۵
گلوگاه	۸	۲۵	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹
تیرتاش	۱۷	۴۱	۵۸	۸۲	۱۰۷	۱۲۷	۱۴۸	۱۶۵	۱۷۵
اشرف	۲۴	۴۱	۵۸	۸۲	۱۰۷	۱۲۷	۱۴۸	۱۶۵	۱۷۵
نکا	۲۵	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵
ساری	۲۰	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵
شاهی	۲۱	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵
شیرگاه	۱۷	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵
زیراب	۱۰	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵
پل سفید	۱۷	۴۹	۷۴	۹۴	۱۱۵	۱۳۲	۱۴۲	۱۵۹	۱۷۵